زندگانی حضرت امام حسین علیہ السلام

سیرۂ عملی اہل بیت علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام حسین علیه السلام

نویسنده:

کاظم ارفع

ناشر چاپی:

فیض کاشانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیره عملی اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : ارفع، سید کاظم، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : امام حسین علیه السلام/ تالیف کاظم ارفع؛ ویراستار قارونی.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران: فیض کاشانی، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ۶۹ ص.

فروست : سیره عملی اهل بیت(ع)؛ ۵.

شابک : ۲۵۰۰ ریال: ۹۶۴-۴۰۳-۰۱۷-۶ ؛ ۲۵۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۴۵۰۰ ریال (چاپ پنجم) ؛ : چاپ ششم: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۳-۰۱۷-۸؛ ۵۰۰۰ ریال (چاپ هفتم)

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : این کتاب در سال ۱۳۷۴ با عنوان" امام حسین سیدالشهداآ "منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۱.

یادداشت : چاپ سوم : ۱۳۸۲.

یادداشت : چاپ پنجم: ۱۳۸۵.

یادداشت : چاپ ششم : ۱۳۸۶.

یادداشت : چاپ هفتم: ۱۳۸۶.

یادداشت : عنوان روی جلد : حضرت امام حسین علیه السلام.

یادداشت : بالای عنوان : سیره عملی اهل بیت علیهم السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : حضرت امام حسین علیه السلام.

عنوان دیگر : حضرت امام حسین علیه السلام.

عنوان دیگر : سیره عملی اهل بیت علیهم السلام.

عنوان دیگر : امام حسین سیدالشهداآ.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ الف۴الف۷ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۶۳۹۷

ص : ۱

اشاره

ص : ۲

ص : ۳

ص : ۴

ص : ۵

چگونگی ولادت:

سلمی همسر أبورافع، صفیّه عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، ام الفضل همسر عباسی، ام ایمن کنیز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قابله گان حضرت فاطمه علیها السلام بودند.

همین که فاطمه علیها السلام را درد مخاض (زایمان) گرفت هرکه باخبر شد برای سلامتی فاطمه و نوزادش دعا کرد و سرانجام عصر پنجشنبه سوم ماه شعبان نزدیک به اول شب نوزاد در هاله ای از نور در نهایت زیبایی و جمال قدم به دنیا گذارد و از بوی خوشش تمام محیط اطراف خود را معطر و خوشبو کرد. .

مژده ولادت را فورا به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دادند آن بزرگوار هم بی درنگ به خانه علی و فاطمه علیها السلام آمد و از اسماء خواست تا کودکش را بیاورد و دیدن کند. أسماء جامه ای سپید به آن حضرت پوشانید و به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم داد.

«وَ أَخَذَهُ وَ أَذَّنَ فی أذُنِهِ الیُمنی و أقامَ فی إذنِهِ الیُسری و جاءَ جِبرِئیل علیه السلام فأمَرَه أن یسّمِیه حُسَیناً کما جاءَ فی الحَسَنِ».(۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را در آغوش گرفت به گوش راست او اذان و به

۱- احقاق الحق، ج۱۱، ص ۲۶۰

ص:۶

گوش چپش اقامه گفت و آنگاه جبرئیل فرود آمد و گفت این نوزاد را حسین نام گذار همانطور که برادرش را حسن نام نهادی.

در روایت دیگر آمده که هفتمین روز ولادت حضرت حسین علیه السلام جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرود آمد و گفت:

«اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ ذِکرُهُ یُقرِئُکَ السَّلام وَ یَقُولُ لَکَ انَّ علیّاً مِنکَ بِمَنزَلِهِ هارونَ مِن موسی فَسَمِّهُ باسمِ ابنِ هارونش قال، ما کانَ إسمُهُ؟ قال: شُبشیر، قال: لِسانی عَرَبیٌّ، قال: سَمِّه الحُسین فَسماهُ الحُسین».(۱)

خداوند تبارک و تعالی بر تو سلام می رساند و می فرماید: همانا علی علیه السلام برای تو همانند هارون برای موسی بن عمران است. بنابراین نام فرزندت را هم نام فرزند هارون قرار بده. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود زبان من عربی است. عرض کرد شبیر به عربی حسین خوانده می شود. پیامبر نام او را حسین گذارد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوسفندی را به عنوان عقیقه برای حسین علیه السلام کشت و سپس فرمود:

«یا فاطِمه أخلِق رأسَهُ و تَصدَّق بِزِنَهِ شَعرِهِ فَوَزناهُ فکانش وزنِهِ دِرهما».(۲)

فاطمه جان سر فرزندت را بتراش و هم وزن موی سرش صدقه بده. وقتی موی سرش را وزن کردند به مقدار یک درهم (نقره) شد.

مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه درباره چگونگی ولادت امام

۱- معانی الخبار، ص ۵۷

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۶۱

ص:۷

حسین علیه السلام در کتاب شریف أمالی خواب شگفت انگیزی را از امّ أیمن نقل می کند. پس از بیان سلسله سند می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

همسایگان ام ایمن شتابان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند ای پیامبر، ام ایمن از گریه شب گذشته را به خواب نرفته و پی در پی گریسته تا صبح شده. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم بی درنگ به سراغ امّ ایمن فرستاد و او را طلبید و فرمود: ای ام ایمن خدا چشم ترا نگریاند چه چیز ترا به گریه انداخته است؟ عرض کرد ای رسول خدا رؤیایی بزرگ و عجیب دیده ام که همواره این شب را سراسر گریستم.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب خود را تعریف کن که خدا و رسول به آن اعلم هستند.

ام ایمن گفت: بر من سخت است که صحبت کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خواب چنین نیست که دیده می شود. پس شروع کرد به شرح خواب خود و گفت: در خواب دیدم که گویی پاره ای از اعضاء تو در خانه من افتاده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چشمت به راحت خواب برود ای ام ایمن فاطمه فرزندی پسر می زاید (حسین علیه السلام) تو او را بزرگ کرده و سرپرستی می نمایی پس بدین معنی پاره ای از اعضاء من در خانه تو خواهد بود.

ام ایمن می گوید: همینکه فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام زایید روز هفتم ولادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سر او را تراشیدند و به وزن آن نقره صدقه داد و عقیقه از برای او کرد و سپس من قنداقه او را در آغوش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار دادم و فرمود:

«مرحباً بالحامِلِ و المَحمولِ یا أم ایمَن هذا تأویلُ رُؤیاکَ».(۱)

درود بر آورنده حسین و بر حسین ای ام ایمن تعبیر خواب

۱- امالی صدوق، ص ۱۱۷

ص:۸

تو همین بود.

صفیّه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بزرگترین قابله فاطمه علیها السلام می گوید:

«لَمّا سَقَطَ الحسینُ علیه السلام من بَطنِ أمّه و کُنتُ وَلّیتُها. قال النَّبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم إنا لم نَنطفَهُ بعدُ. فقالَ یا عمَّه أنتَ تنظِفینَهُ أنَّ اللهَ تبارکَ و تعالی قد نِظفَهُ و طَهَّرَهُ».(۱)

همینکه حضرت حسین علیه السلام از شکم مادر به زمین آمد من قابله و عهده دار کار او بودم. پیامبر مرا صدازد که ای عمّه به شتاب پسرم را به من برسان. من گفتم ای رسول خدا ما هنوز او را نظیف نکرده ایم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای عمه آیا تو او را نظیف می کنی؟! خداوند تبارک و تعالی او را نظیف و تطهیر کرده است. و هم او می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای نخستین ولادت حسین علیه السلام بین چشمان او را بوسه زد و گریه کرد و می گفت:

«لَعَنَ اللهُ قَوماً هُم قاتِلوکَ یا بُنَیَّ یَقُولُها ثَلاثاً».

پسر عزیزم خدا لعنت کند مردمی را که کشنده تو هستند این را سه بار تکرار فرمود.

من گفتم پدر و مادرم فدای تو آن مردم چه اشخاصی هستند؟ فرمود:

«بقیه الفئه الباغِیَهِ مِن بَنی أمَیّه لَعَنَهُمُ الله».(۲)

بقیه جمعیت ستمگر از بنی امیه که لعنت خدا بر آنها باد.

طاووس یمانی می گوید: حسین بن علی علیه السلام چنان بود که هرگاه در مکان تاریک می نشست مردم به واسطه نور پیشانی و زیر گلوی او راه را

۱- أمالی صدوق، ص ۱۱۷ - ۷۵

۲- أمالی صدوق، ص ۱۱۷ - ۷۵

ص:۹

پیدا می کردند و آن حضرت را می شناختند.

«فَإنَّ رَسُولش اللِهِ صلی الله علیه و آله و سلم کَثیراً ما یُقَبِّلُ جَبینَهُ وَ نَحرَهُ».

همانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به طور مکرّر پیشانی و گلوگاه او را بوسه می زد.

یک روز جبرئیل نازل شد در حالیکه حضرت زهرا علیها السلام در خواب بود و حسین علیه السلام در گهواره گریه می کرد جبرئیل با او نغمه های کودکانه سرداده و او را دلداری می داد تا مادرش از خواب بیدار شد.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرمود: همینکه حضرت حسین علیه السلام متولد شد جبرئیل به فرمان خداوند تبارک و تعالی با هزار فرشته جهت تهنیت و تبریک به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد. در هنگام نزول به جزیره ای در وسط دریا گذر نمود که فرشته ای به نام «فطرس» که خود از حاملان عرش الهی بود. به خاطر تخلف از فرمان پروردگار بالهایش شکسته و به صورت (تبعید) در آن زندگی می کرد. (فطرس حدود هفتصد سال در تبعیدگاه عبادت پروردگار را بجا آورد تا حضرت حسین علیه السلام متولد شد) فطرس به جبرئیل عرض کرد.

«أینَ تُرید؟ قال إنَّ اللهَ عَزَّوجَلَّ أنعَمَ عَلی مُحَمَّدٍ بِنِعمَهٍ فَبُعثتَ أهْنَئُهُ مِنَ الله وَ مِنّی».

کجا می روی؟ گفت خداوند تبارک و تعالی نعمتی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کرامت فرموده و من مأمور شده ام که از طرف پروردگار و خودم به او مبارک باد بگویم. فطرس گفت: ای جبرئیل مرا هم با خود ببر شاید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای من دعا کند و مشمول عفو و رحمت پروردگار قرار گیرم. جبرئیل پذیرفت و او را با خود برداشت و همینکه به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۸۷

ص:۱۰

ضمن عرض تبریك و تهنیت درباره تولد حضرت حسین علیه السلام شرح حال فطرس را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان کرد.

«فَقال النَّبی صلی الله علیه و آله و سلم قُل له: يَتَمَسَّحُ بهذا المُولوُدِ وَعَد الی مکانَک، قالَ فتمَسَّحَ فُطرُسُ بالحُسَینِ و ارتَفَعَ».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به او بگو که خود را به این مولود مبارك بمالد و به مکان خود برگردد. فطرس خویشتن را به امام حسین علیه السلام مالید سلامتی را بازیافت و این کلمات را گفت و بالا رفت:

(یا رَسُولَ اللهِ أمّا إنَّ اُمَّتِکَ سَتَقْتُلَهُ وَ لَهُ عَلی مُکافاهٌ لا یزُورُهُ زائراً إلاّ أبلَغْتُهُ عَنهُ وَ لایَسلِمُ مُسلِمٌ إلاّ أبلَغْتُهُ سَلامه و لا یُصَلّی عَلَیهِ مُصِلٍّ الاّ أبلَغتُهُ صَلاتُهُ».

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همین زودی امت تو این نوزاد را به شهادت می رسانند و من به جهت این نعمتی که از ناحیه او به من رسید به این صورت تلافی خواهم کرد. هرکس حضرت حسین علیه السلام را زیارت کند و یا سلام و صلوات بر او بفرستد آن را به آن حضرت می رسانم.

و در روایت دیگر آمده است که:

«وَ عَرَج إلی مَؤضعِهِ وَ هُوَ یَقُولُ: مَنْ مِثلی وَ أنا عِتاقَهُ الحُسَینُ بنُ عَلیٍّ و فاطِمَهُ وَ جَدِّهِ احْمَد».(۱)

همینکه فطرس به آسمان بالا رفت می گفت: کیست مثل من در حالیکه من آزاد شده حسین فرزند علی و فاطمه و جد بزرگوارش احمد علیهم السلام هستم.

۱- مناقب، ج ۴، ص ۷۴

ص:۱۱

محبوب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

یک روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عده ای از دوستان از کوچه ای گذر می کردند به کودکانی برخورد نمودند که در راه بازی می کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک یکی از بچه ها ایستاد و به او ملاطفت و محبت نمود و ما بین دیدگان او را بوسه داد و سپس او را روی دامن خود نشانید. اطرافیان از علت این کار سؤال کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

من دیده بودم که این کودک با حسین من بازی می کند و دیده بودم که خاک قدم حسین را برمی گیرد و بر چهره و بر چشمان خود می مالد، به همین علت من او را دوست دارم برای اینکه او حسین مرا دوست دارد. جبرئیل به من خبر داده که این کودک در حادثه کربلا از انصار و یاران حسین خواهد بود.

روزی دیگر عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دعوت آن حضرت برای صرف غذا همراه ایشان به منزل آن بزرگوار می رفتند که ناگهان در بین راه به امام حسین علیه السلام برخورد کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود را به سرعت به جگر گوشه اش رسانید و دستهای خود را باز کرد که او را در آغوش بگیرد. حضرت حسین علیه السلام از دست پیامبر به اینطرف و آنطرف فرار می کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می خندید و او را تعقیب می نمود تا بالاخره او را در آغوش گرفت یک دست به چانه و یک دست به سر حسین علیه السلام گذاشت و او را بوسه باران کرد و فرمود:

«حُسَینٌ منّی وَ أنَا مِن حُسَینٍ، أحَبَّ الله مَن أحبَّ حُسَیناً».(۱)

حسین از من و من از حسینم، خداوند تبارک و تعالی دوست می دارد هرکس را که حسین را دوست بدارد.

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۹۸ - ۲۶۵

ص:۱۲

سلمان فارسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که حسین علیه السلام را بر زانوی خویش نهاده و او را بوسه می زد و می فرمود: تو بزرگوار و پسر بزرگوار و پدر بزرگوارانی، تو امام و پسر امام و پدر امامان هستی، تو حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجت های خدایی که نه نفرند و خاتم ایشان، قائم ایشان می باشد.

ابوهریره اعتراف می کند که:

«رأیتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله و سلّم و هُوَ حاملُ الحُسینِ بنِ علیٍّ و هُوَ یقُولُ:

«اللهُمَّ انّی اُحبُّه فاحِبَّهُ».(۱)

دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت حسین علیه السلام را بر دوش خویش نشانده بود و می فرمود: خداوندا من حسین را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

ما همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می کردیم حضرت حسین علیه السلام نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که عطش بر او غلبه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تقاضای آب نمود ولی آب پیدا نشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زبانش را در دهان حسین علیه السلام گذاشت آن گرامی آن قدر مکید تا سیراب شد.(۲)

ابن عباس می گوید: یک روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، امام حسین علیه السلام را بر دوش خویش سوار کرده بود. مردی از حاضرین گفت:

«نِعمَ المَرکبُ رَکِبتَ یا غُلام، فقال النَّبیُّ صلی الله علیه و آله و سلم و نِعمَ الرّاکب هُوَ».(۳)

ای پسر چه مرکب خوبی سواری! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و چه راکب و سوار خوبی است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خانه یکی از همسران خویش بیرون آمد.

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۲۹۸

۲- ترمذی، جلد ۳، ص ۱۹۸

۳- ترمذی، جد ۳، ص ۱۹۸

ص:۱۳

«فَمرَّ علی بیتِ فاطِمَه، فَسَمِعَ حُسیناً یَبکی علیه السلام فقالَ: أَلَم تَعلَمی أنَّ بُکائهُ یُوذِبنی».(۱)

و از کنار خانه فاطمه علیها السلام گذر کرد تا ناگاه صدای گریه حضرت حسین علیه السلام به گوش آن حضرت رسید، خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: آیا نمی دانی که گریه او مرا آزار می دهد و من تحمل شنیدن صدای ناله او را ندارم.

ابن عباس می گوید: در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که دیدم حسین علیه السلام را بر زانوی راست و ابراهیم فرزندش را روی زانوی چپش نشانده بود و گاهی بر حسین علیه السلام بوسه می زد و گاهی بر ابراهیم، در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: خداوند تبارك و تعالی بر تو سلام می رساند و می گوید: اراه کرده ایم که یکی از دو را فدای دیگری کنی. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نظری به ابراهیم انداخت و گریه کرد و نظری به حسین علیه السلام انداخت و گریه کرد سپس فرمود:

اگر ابراهیم از دنیا برود غیر از من کسی محزون نمی شود. ولی مادر حسین فاطمه است، پدرش علی بن ابیطالب پسر عم من و گوشت و خون من است و اگر بنا شود که من به تنهایی محزون شوم سزاوارتر است تا اینکه من و فاطمه و علی محزون شویم.

ابن عباس می گوید: پس از سه روز ابراهیم از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت حسین علیه السلام را می دید او را به سینه می چسبانید و لبهای او را می بوسید و می فرمود: فدای کسی شوم که ابراهیم فرزندم فدایش شد.(۲)

رُوِیَ عَنِ الحُسَینِ علیه السلام قالَ: قالَ رَسولُ اللهِ لی « یا بُنَیَّ إنَّکَ لَکَبِدیِ طُوبی لِمَن أحَبَّکَ و أحَبَّ ذُرِیَّتَکَ، فالوَیلُ لقاتِلِکَ»(۳)

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۱

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۶

۳- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۳۱۶

ص:۱۴

از حضـرت سیدالشـهداء علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول گرامی اسلام به من می فرمود: ای پسرم تو جگر گوشه من هستی خوشا به حال کسی که تو و ذرّیه ات را دوست بدارد

و وای بر احوال کشنده تو باد.

سیره عملی امام علیه السلام

یک روز امام حسـین علیه السـلام بر عده ای فقیر و مسـکین که سـفره خود را پهن کرده بودند گذر کرد. آنها گفتند ای پسر رسول خدا بفرمایید کنار سفره ما فقیران! امام علیه السلام فوراً دعوت آنها را اجابت کرد و نشست و با آنها هم غذا شد و فرمود:

«اِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ المُستَکبِرینَ»

خداوند متکبرین را دوست نمی دارد.

سپس فرمود: من دعوت شـما را پذیرفتم پس شما نیز دعوت مرا بپذیرید. گفتند با کمال میل ای فرزند رسول خدا با امام علیه السلام به منزل آن حضـرت آمدنـد. امام علیه السـلام به اهل خانه فرمود هرچه در خانه هست برای پـذیرایی میهمانان بیاوریـد.(۱) حضرت حسین علیه السلام به عیادت أسامه بن زید رفت أسامه تا چشمش به امام حسین علیه السلام افتاد گفت «واغَمّاه»، وای از غم و اندوه. امام علیه السلام فرمود: برادر غم تو از چیست؟ عرض کرد قرض سنگینی که به گردن دارم و آن شصت هزار درهم است.

امام علیه السـلام فرمود: (نگران نباش) من آن را می پردازم. أسامه گفت می ترسم اجل مهلتم ندهد، فرمود: مطمئن باش که تو زنده هستی و من قرض تو را خواهم داد.

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۵۷

ص:۱۵

راوی می گوید امام علیه السلام قبل از مرگ أسامه تمام قرض او را رد کرد.(۱)

مردی از صحرانشینان عرب وارد مدینه شد و سراغ بهترین شخص را از نظر جود و کرم گرفت. به او گفتند گمشده ات حضرت حسین علیه السلام است. داخل مسجد شد و حضرت را در حال نماز مشاهده کرد، در کنار امام علیه السلام قرار گرفت و نیاز خود را در چند بیت شعر بیان کرد.

امام حسین علیه السلام از مسجد به خانه آمد و به قنبر فرمود: آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده؟ عرض کرد بله چهار هزار دینار، امام علیه السلام فرمود: همه را بیاور کسی هست که از ما سزاوارتر است و به آن محتاج می باشد. حضرت حسین علیه السلام درب خانه را نیمه باز کرد و پولها را به اعرابی داد و بی شک منظور آن بزرگوار از این عمل آن بود که چشم اعرابی به چشم او نیفتد و خجالت بکشد، اعرابی پولها را گرفت و گریه کرد و گفت: مگر کم عطا کردی که چنین می کنی، می گریم که چگونه این دستهای پربرکت و بخشنده زیر خاک خواهد رفت.(۲)

امام سجاد علیه السلام می فرماید: از پدرم حضرت حسین علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر کسی از سمت راست به من ناسزا بگوید و در سمت چپ برگردد و از من عذرخواهی کند من عذر او را می پذیرم و او را عفو می کنم چرا که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برایم حدیث کرد که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده که فرمود: از حوض کوثر نیاشامد کسی که عذر معذرت خواه را نمی پذیرد.(۳)

امام حسین علیه السلام با مساکین و مستمندان می نشست و می گفت: خداوند اهل کبر و مستکبرین را دوست نمی دارد، یک روز بر چند کودک گذر کرد که مشغول خوردن یک قطعه نان بودند. بچه ها از امام علیه السلام خواستند که با

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۱۸۹

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۰

۳- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۱

ص:۱۶

آنها هم غذا شود، امام علیه السلام در کمال لطف و مهربانی دعوت اطفال را پذیرفت و با آنها هم غذا شد. آنگاه بچه ها را با خود به خانه برد و آنها را از غذا سیر کرد و بر آنها لباس پوشانید و سپس فرمود:

«إنَّهُم أسحی مِنّی لِّأنَّهُم بَذَلوا جَمیع ما قَدَرُوا عَلَیهِ وَ أنَا بَذَلتُ بَعْضُ ما أفدِرُ عَلَیهِ»(۱)

این کودکان از من سخاوتمندترند زیرا که آنها هرچه داشتند بذل کردند ولی من بخشی از مال خویش را بذل نمودم.

یکی از غلامان حضرت حسین علیه السلام مرتکب لغزشی شده بود که می باید ادب شود امام علیه السلام دستور داد او را تأدیب نمایند. غلام گفت: ای مولای من خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَ الکاظمین الغِیظ» کسانی که غیظ خود را فرو می برند، امام علیه السلام فرمود: او را رها کنید که غیظ خود را فرو بردم. غلام گفت: «والعافینَ عَنِ النّاس» کسانی که از لغزش مردم صرف نظر می کنند و می بخشند، امام علیه السلام فرمود: ترا بخشیدم، غلام گفت: «والله یحِبُّ المُحسِنینَ» خدا نیکوکاران را دوست می دارد. امام علیه السلام فرمود: «أنتَ حُرٌّ لِوَجهِ اللهِ تَعالی و أمَرَ لَهُ بِجائِزَهٍ حَسَنَه» ترا در راه خدا آزاد کردم و بعد دستور داد که به او یک جایزه شایسته هم عنایت کنند!(۲)

حرّ بن یزید ریاحی علیه الرّحمه با هزار نیروی نظامی خود به سپاه حضرت حسین علیه السلام نزدیک شدند و در شدت گرما در برابر امام حسین علیه السلام و یارانش صف کشیدند تا مانع ادامه راه آن حضرت و اصحابش شوند. امام علیه السلام هم با سپاه خود شمشیرها را آماده کردند و در مقابل آنها ایستادند. در این هنگام حضرت حسین علیه السلام ملاحظه فرمود که سپاه دشمن از تشنگی سخت در عذاب است، فوراً به جوانان خود امر کرد:

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۰

۲- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۱

ص:۱۷

«إسقوُ القَوْمَ وَ أؤرِهِمْ مِنَ الماء وَ رَشِفُوا الخَیلَ تَرشِیفاً».

اینها را با اسبهایشان آب دهید تا حدّی که سیراب شوند، آنها به امر امام ظروف و طشتها را پر از آب کردند و سپاه حر و اسبهایشان را آب دادند.

علی بن طعان محاربی می گوید: من آخرین نفر از سپاه حرّ بودم که به آنجا رسیدم، تشنگی بر من و مرکب من بسیار غلبه کرده بود چون حضرت سیدالشهداء علیه السلام حال عطش من و مرکب مرا ملاحظه فرمود: به من امر کرد تا شتر خود را بخوابانم، شتر را آب دادم و شخص حسین علیه السلام با دست مبارک مشک آب را به دهان من گذاشت و سیرابم کرد!!(۱) مردی به حضور امام حسین علیه السلام شرفیاب شد و عرض سلام کرد و سپس مشکل خود را با امام علیه السلام در میان گذاشت و بعد گفت حسین جان از جدّ بزرگوارت شنیدم که فرمود: اگر حاجتی داشتی از چهار شخص طلب کن، عرب شریف، مولای کریم، حامل قرآن، خوب روی. اما عرب شرافت یافت به جدّت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اما کرامت که در سیره و سرشت شماست. قرآن هم که در خانه شما نازل شد. چهره خوب که از آن توست. خودم از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: هرگاه خواستید به چهره من نظر کنید به حسن و حسین من نظر نمایید.

امام حسین علیه السلام پس از استماع گفته های آن مرد فرمود: حاجت خود را بازگو، آن مرد حاجت خود را با انگشت روی خاک نوشت، امام علیه السلام به او فرمود: از پدرم علی علیه السلام شنیدم که فرمود: ارزش هرکس به آن چیزی است که به آن اهمیت و ارزش می دهد و از جدم رسول خدا شنیدم که فرمود:

نیکی و محبت به هر کسی به اندازه درک و معرفت اوست، من سه سؤال از تو دارم که برای پاسخ صحیح هر سؤال ثلث مالم را به تو خواهم

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۳۶

ص:۱۸

داد و اگر هر سه سؤال را درست جواب دادی تمام مال خود را به تو می دهم. آن مرد عرض کرد بپرسید اگر توانستم که پاسخ می دهم و الّا از محضر شما خواهم آموخت چرا که تو اهل علم و شرف هستی و لاحول ولا قوّه إلّا باللّه العَلّی العَظیم.

فقال الحسین علیه السلام:

أیُّ الأعمالِ أفضَل؟ قالَ الأیمانُ بِاللهِ وَ التَّصـدیقِ برسولِهِ، قالَ: فما نَجاهُ العَبدِ مِنَ الهَلَکهِ؟ فَقالَ: الثقَهِ باللهِ قالَ: فما یُزَیِّنَ المَرءِ؟ قالَ: عِلمٌ مَعَهُ الحِلم، قـال: فإن أخطأه ذلک؟ قالَ: فمالَ مَعَهُ کَرَمٌ قال: فإن أخطأه ذلک ؟ قالَ فَقرٌ مَعَهُ صَبرٌ، قال: فإن أخطأه ذلک ؟ قال فَصاعقَهٌ تَنزلُ علیهِ من السّماءِ فتحرقُه».

امام حسـین علیه السلام فرمود: کدام عمل بهترین است؟ عرض کرد ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا. فرمود: راه نجات از هلاکت برای بنده چیست؟ عرض کرد: اعتماد و اتکال به خدا، امام علیه السـلام پرسـید چه چیز انسان را زینت می دهد؟ عرض کرد علم که همراهش حلم باشـد. فرمود: اگر عالم نبود. گفت ثروتی که همراهش کرم و جود باشد، فرمود: اگر ثروت نداشت؟ گفت فقری که همراهش صبر باشد. فرمود: اگر صبر نداشت؟ گفت: آتشی از آسمان بیاید و او را بسوزاند!

«فَضَحِکَ الحُسینُ علیه السلام وَ رمی لهُ بالصِرَّهِ و فیها اَلف دینارٍ».

حضـرت حسـین علیه السـلام خندید و کسـیه پولی را که در او هزار دینار طلا بود در اختیارش گذاشت و بعد انگشتر خود را که دو درهم قیمت داشت به او داد و بعد فرمود: هزار دینار طلا را به غرامتی خرج کن که به گردن داری و انگشتر را

ص:۱۹

نفقه خانواده ات قرار بده. مرد هدایای حضرت حسین علیه السلام را گرفت و گفت: «اللهُ أعلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَه».(۱)

امام حسن مجتبی علیه السلام عزم سفر نمود و در بین راه به خاطر تاریکی شب راه را گم کرد. به چوپانی برخورد نمود و میهمان او شد او هم از امام حسن علیه السلام پذیرایی خوبی کرد تا صبح شد.

در هنگام صبح چوپان راه را به امام نشان داد. امام حسن علیه السلام فرمود: به مدینه بیا تا جبران محبتهای ترا بنمایم. جوان چوپان که غلام دیگری بود با گوسفندان و مولای خود به مدینه آمد، موقعی به شهر رسید که امام حسن علیه السلام بیرون شهر مشغول کار بود: چوپان به خدمت امام حسین علیه السلام شرفیاب شد به خیال آنکه این آقا همان مهمان آن شب است عرض کرد من همان کسی هستم که شب کذایی مهمان من بودی به من وعده دادی که به مدینه آیم تا تلافی کنی. امام حسین که متوجه اشتباه او شد ولی اصلاً بازگو نکرد، پرسید غلام که هستی؟ عرض کرد فلان شخصی، فرمود: چند گوسفند داری؟ عرض کرد سیصد رأس امام علیه السلام فرستاد به دنبال مولای او تا وی را تشویق به فروش گوسفندان و غلام کنند. او هم پذیرفت، آنگاه امام حسین علیه السلام غلام را آزاد کرد و بعد گوسفندان را به او بخشید و فرمود: این به تلافی محبتی که آن شب به برادرم امام حسن علیه السلام نمودی.(۲)

حضرت حسین علیه السلام با عده ای از یاران به باغی که اطراف مدینه بود و متعلق به حضرت بود وارد شدند. نگهبان و باغبان باغ غلامی به نام صاف بود. وقتی داخل باغ گردیدند حضرت حسین علیه السلام مشاهده فرمود که غلام به خوردن نان مشغول است. امام علیه السلام پشت یک درخت پنهان شد و رفتار غلام را زیر نظر گرفت، غلام یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه به

۱- احقاق الحق ج ۱۱ ص ۴۱۱

۲- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۳

ص:۲۰

سگی که در کنارش بود می داد. امام علیه السلام از عمل غلام شگفت زده شده بود. همینکه غلام دست از غذا کشید گفت:

«الحمدُ للهِ رَبِّ العالَمینَ، اللهُمَّ اغفِرلی، وَ اغفِرلِسَیِّدی وَ بارَکتَ لَهُ کَما بارکتَ عَلی أبَویهِ بِرَحمَتِکَ یا أرحَمَ الراحِمینَ».

حمد خدای دو جهان را، خداوندا مرا ببخش، مولایم را مشغول غفرانت قرار بده و برکتت را بر او نازل فرما همانطور که بر پدر و مادرش نازل فرمودی بِرَحمَتِکَ یاا أرحَمَ الرّاحِمینَ.

امام حسین علیه السلام از جا برخاست و خود را به غلام رساند و او را صدا زد:

فَقامَ الغُلامُ فَزَعاً و قالَ: یا سیّدی و سیّد المُؤمِنین إنّی ما رأیتُکَ فاعفُ عنّی، فقالَ الحسینُ إجعَلنی فی حِلٍّ یا صافی لأنی دَخَلتُ بُستانَکَ بغیرِ إذنِکَ».

غلام از جا برخاست و وحشت زده گفت ای آقای من و آقای همه مؤمنین ببخشید من شما را ندیدم. امام علیه السلام فرمود: ای صافی تو مرا حلال کن که بدون اجازه ات به باغ تو داخل شدم.

غلام گفت: شما با فضل و بزرگواریتان چنین می فرمایید. امام علیه السلام فرمود: دیدم که لقمه هایت را دو نیم می کردی نصف خود می خوردی و نصف به سگ می دادی این کار تو چه معنی داشت؟ غلام گفت: این سگ در هنگام خوردن به من نگاه می کرد بنابراین حیا کردم که او را غذا ندهم. حسین جان این سگ پاسبان باغ توست من هم عبد و غلام تو هردو با هم از رزق و کرم تو می خوردیم.

امام حسین علیه السلام از سخنان غلام به گریه افتاد و فرمود تو را در راه خدا آزاد کردم و از صمیم قلب هزار دینار به تو بخشیدم. غلام گفت: اگر مرا آزاد

ص:۲۱

کنی از در خانه ات نخواهم رفت و همچنان خدمتگزار آستانت خواهم بود.

امام علیه السلام فرمود: سزاوار است مرد آنچه می گوید به آن عمل کند، هنگامی که وارد باغ شدم به تو گفتم بدون اذن تو به باغ تو قدم گذاشتم پس قول و عمل من باید یکی باشد یعنی باغ متعلق به توست فقط با این شرط که این اصحاب و یاران من که مشاهده می کنی اجازه داشته باشند گاهی از میوه های آن استفاده کنند و تو آنها را به خاطر من کرامت کن تا خداوند در روز قیامت به تو کرم نماید.

امام علیه السلام او را دعا کرد و فرمود:

«وَ بارِک لَکَ فی حسنِ خَلقِکَ وَ أدَبِکَ»

خداوند این حسن خلق و ادب تو را مبارک گرداند.

«فَقالَ الغُلامُ: ان وَهَبتَلی بُستانَکَ فأنَا قد سَبَلتُهُ لأصحابِکَ و شیعَتکَ».(۱)

غلام گفت: حال که باغ خویش را به من بخشیدی من هم استفاده از آن را برای اصحاب و شیعیانت رایگان قرار دادم.

«وُجِدَ عَلی ظَهرِالحُسَیْنِ بنِ عَلیٍّ یَوْمَ الطَّفِ أَثَرَ فَسألوا زَینَ العابِدینَ عَن ذلِکَ فَقال: هـذا ممّا کانَ یَنقِلُ االجَرابَ عَلی ظهرِهِ إلی مَنزِلِ الأرامِلِ وَ الیَتامی وَ المَساکینَ»(۲)

در روز عاشورا اثری بر روی کتف امام حسین علیه السلام مشاهده شد از امام سجاد زین العابدین علیه السلام سؤال شد که این چه اثری بر بدن امام حسین علیه السلام است؟ فرمود: این جای وسیله ای است که پدرم حضرت حسین علیه السلام خوراک و غذای بیوه زنان و یتامی و مساکین را حمل می کرد.

عبدالرحمن سلمی به فرزند حضرت سیدالشهداء سوره مبارکه حمد

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۴۶

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۰

ص:۲۲

را آموخت وقتی فرزند حضرت سوره را برای پدر خواند امام علیه السلام هزار دینار با هزار حلّه به معلّم او عطا فرمود و دهانش را از درّ پرکرد بعضی گفتند چرا اینهمه عطا می کنی؟ امام علیه السلام فرمود: کجا این هدایا می تواند جبران تعلیم او را بنماید.(۱)

عصام بن مصطلق شامی گفت وارد مدینه شدم چشمم به جمال زیبای حسین بن علی علیه السلام افتاد، منظر پاکیزه و با شوکت و جلالت او مرا به حسد واداشت و حسد هم سبب شد که بغض و دشمنی را که در سینه از پدر او داشتم ظاهر کنم. به او نزدیک شده و از روی تحقیر و توهین گفتم ای پسر ابوتراب؟ امام علیه السلام فرمود:

«نِعمَ قالَ فبالَغتُ فی شتمٍ و شَتَمَهُ أبیهِ»

بلی. عصام گفت: هرچه توانستم به آن حضرت و پدرش ناسزا گفتم.

«فَنَظَرَ إلیَّ نَظرَهُ عاطِفٍ رَؤفٍ»

پس از روی عطوفت و مهربانی نگاهی بر من کرد و فرمود:

«أعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم بسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم خُذِ العَفوُ و أمرُ بالعُرفِ و أعرِض عَنِ الجاهِلینَ».

این آیه اشاره به مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و بعد فرمود:

با من آهسته و آرام برخورد کن و کار را بر خود و بر من آسان کن و از خداوند تبارک و تعالی طلب آمرزش بنما و سپس فرمود: اگر تو از ما طلب یاری کنی ترا یاری خواهیم کرد و اگر چیزی بخواهی به تو خواهیم داد و اگر طلب ارشاد و هدایت دارای هدایتت می نماییم.

عصام گفت من از گفته و حرفهای غلط خود پشیمان شدم و آن بزرگوار

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۱۹۱

ص:۲۳

با فراست فهمید که من پشیمانم فرمود: آنچه را که یوسف به برادران خطا کار خویش فرمود من نیز می گویم:

«لا تَثریبَ علیکُم الیَومَ یَغفِرُ اللهُ لَکُم و هُوَ أرحَمُ الرّاحِمینَ».

عتاب و ملامتی نیست بر شما، خداوند بیامرزد شما را و اوست ارحم الرّاحمین.

عصام گفت: از این اخلاق شریف آن حضرت در مقابل آن جسارتها و ناسزاها که از من سرزد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو بروم. ناچار آرام از مجلس حضرت بیرون آمدم و نبود نزد من شخصی محبوبتر از حضرت حسین و پدرش علی بن ابیطالب علیهما السلام.(۱)

امام حسین و سایر پیشوایان

سعد بن عبدالله گفت: که از حضرت قائم امام عصر (عجّ الله تعالی فرجه الشریف) تأویل «کهیعص» (حروف مقطعه سوره مریم) را پرسیدم.

امام علیه السلام فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند تبارک و تعالی بنده خویش زکریّا را از آن مطلع ساخت و بعد برای حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمود و آن به این ترتیب بود که زکریا از خداوند خواست تا أسماء خمسه را به او تعلیم دهد. جبرئیل بر زکریّا نازل شد و أسماء خمسه طیبه را به او آموخت.

زکریا هروقت نام شریف محمّد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را به زبان جاری می کرد و بر آنها متوسل می شد همّ و غم از دلش بیرون می رفت ولی همینکه اسم حضرت حسین علیه السلام بر لب و جانش نقش می بست بی اختیار اشکش جاری می شد و از این حال خویش تعجب می کرد.

زکریّا علیه السلام می گوید: یک روز به درگاه پروردگار عرض کردم خداوندا این

۱- منتهی الامال، ص ۳۵۰

ص:۲۴

چه سری است که وقتی به یاد آن چهار بزرگوار هستم دلم آرام می گیرد و غم و غصه از دلم خارج می شود ولی وقتی به یاد حسین علیه السلام می افتم اشکم جاری می شود و دلم می سوزد؟ خداوند تبارک و تعالی زکریا را از قصه امام حسین علیه السلام باخبر ساخت و فرمود: کهیعص، کاف اسم کربلاء، هاء هلاک شدن و شهادت عترت طاهره، یاء یزید ظالم بر حسین علیه اسلام و عین عطش آن حضرت و صاد اشاره به صبر اوست.

زکریا همینکه این مطالب را از خداوند تبارک و تعالی شنید سه روز از مسجد و محل عبادت خویش بیرون نرفت و مردم را به خود راه نداد و هر سه روز را به سوگواری و گریه و زاری بر حسین علیه السلام مشغول گردید.(۱)

فضل می گوید از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که حضرت ابراهیم به فرمان پروردگار مأمور شد تا به جای اسماعیل گوسفندی را قربانی کند در دلش گذشت که چه خوب بود که اسماعیل را ذبح می کردم و مستحق بالاترین درجات ثواب می شدم.

خداوند تبارک به او وحی فرستاد که ای ابراهیم چه کسی را از مخلوقات من بیشتر دوست می داری؟ عرض کرد:

«یا ربّ ما خلقت خلقاً أَحَبُّ اِلَیَّ مِن حَبیبِکَ مُحمّد صلی الله علیه و آله و سلم».

پروردگارا هیچکس محبوبتر از حبیب تو محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نزد من نیست.

خداوند تبارک و تعالی فرمود: آیا او را بیشتر دوست می داری یا خودت را؟ ابراهیم گفت او را بیشتر از خودم دوست می دارم. پروردگار فرمود: فرزند او را بیشتر دوست می داری یا فرزند خودت را عرض کرد البته فرزند او را، خداوند فرمود: پس بدان که فرزند او به دست دشمنانش

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۲۳

ص:۲۵

ظالمانه کشته خواهد شد.

ای ابراهیم عده ای از امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فرزندش حسین را سر می برند و به خاطر این جنایتشان مستوجب غضب من خواهند شد. ابراهیم بشدت متأثر و محزون گردید و مدتی بر مصیبت حسین علیه السلام اشک ریخت.(۱)

حضرت آدم علیه السلام همینکه به زمین هبوط نمود در پی همسرش حوّا به اطراف زمین جستجو می کرد تا گذرش به سرزمین کربلا افتاد. ناگهان غم او را گرفت و سینه اش تنگ شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت: بار پروردگارا آیا از من گناه دیگری سر زده که مرا به این بلا مبتلا می فرمایی؟ من همه زمین را سیر کردم اما هیچ مکانی مثل این مکان اندوه آخرین نبوده است، خطاب رسید ای آدم از تو گناهی سر نزده ولیکن در این زمین فرزندی از نسل تو به نام حسین مظلومانه خونش ریخته می شود. حضرت آدم عرض کرد آیا حسین پیامبر است؟ پروردگار فرمود: خیر ولیکن نوه پیامبر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. حضرت آدم پرسید قاتل او کیست؟ پروردگار فرمود: یزید که نفرین شده اهل آسمانها و زمین است. آنگاه آدم از جبرئیل کسب تکلیف کرد که من چه انجام دهم؟ جبرئیل گفت: یزید را لعنت کن! حضرت آدم چهار بار قاتل حسین علیه السلام را لعنت کرد و به جستجوی خود برای یافتن حوّا ادامه داد و بالاخره او را در کوه عرفات پیدا کرد.(۲)

در روایت است که همینکه حضرت نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد به نقاط مختلف دنیا سیر کرد. همینکه به کربلا رسید کشتی متوقف شد و زمین با یک جاذبه خاصی کشتی را نگه داشت، حضرت نوح علیه السلام نگران غرق شدن بود و گفت پروردگارا این چه گردابی است که در آن افتاده ایم ما همه زمین را سیرکردیم مشکلی نداشتیم این چه سرزمینی است که این قدر

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰۹

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۲

ص:۲۶

مصیبت بار می باشد.

جبرئیل فرود آمد و گفت ای نوح در این مکان است که حسین نوه خاتم پیامبران حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پسر خاتم اوصیاء به شهادت می رسد. نوح علیه السلام گفت قاتل او کیست؟ جبرئیل گفت: ملعون آسمانها و زمین، نوح چهار بار او را لعنت کرد کشتی از گرداب بیرون آمد تا به کوه جودی رسیده و استقرار یافت.(۱)

حضرت موسی علیه السلام یک روز به اتفاق یوشع بن نون سفر می کرد همینکه به سرزمین کربلا رسیدند بند کفشش پاره شد و خاری به پایش رفت و خون جاری شد.

عرض کرد پروردگارا چه لغزشی از من سر زده بود که چنین شد. به او وحی شد:

«إنَّ هُنا یَقتُلُ الحُسَینَ وَ هُنا یَسفِکُ دَمَهُ فَسالَ دَمَکَ مُوافَقَهً لِدَمِهِ».

در این سرزمین حسین به شهادت می رسد و خونش ریخته می شود جهت همدردی و همرنگی با او خون تو نیز در این مکان ریخته شد.

موسی علیه السلام عرض کرد حسین کیست؟ به او گفته شد سبط حضرت محمّد مصطفی پسر علیّ مرتضی، گفت: قاتلش کیست؟ گفته شد نفرین شده حیوانات دریا، درندگان صحرا، پرندگان هوا، موسی علیه السلام دستها را به آسمان بلند کرد و حسین علیه السلام را دعا کرد و یزید را لعنت نمود و یوشع بن نون آمین گفت.(۲)

در روایت است که حضرت سلیمان که باد در تسخیرش بود سوار بر قالیچه خود در هوا سیر می کرد که ناگاه بر بام کربلا گذشت باد او را سه بار دور خودش چرخاند و او را گرفتار گردباد نمود سلیمان نگران سقوط

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۴

ص:۲۷

و افتادن بود که باد آرام شد و او را در زمین کربلا فرود آورد.

سلیمان به باد گفت: چرا ساکن شدی؟ گفت: در این سرزمین حسین علیه السلام کشته خواهد شد. سلمان پرسید حسین کیست؟ گفت سبط محمّد مختار پسر علیّ کرّار، گفت: قاتلش کیست؟ گفت: نفرین شده آسمانها و زمین به نام یزید! سلیمان دستها را به آسمان بلند کرد. حسین علیه السلام را دعا کرد و یزید را نفرین نمود و انس و جنّ آمین گفتند.(۱)

در تفسیر آیه شریفه «فَتَلقّی آدَمُ مِن رَبِّه کَلمات»(۲) روایتی است که حضرت آدم علیه السلام بر ساق عرش نظرکرد و اسامی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام را مشاهده نمود. جبرئیل به او فرمود که بگو: «یا حمید بِحَقِّ مُحَمّد، یا عالِیُ بِحَقِّ عَلیّ یا فاطِرُ بِحَقِّ فاطِمَه، یا مُحسِنُ بحقِّ الحَسن و الحُسینِ» و از جانب توست احسان. ولی همینکه اسم امام حسین علیه السلام را به زبان جاری ساخت اشکش جاری شد و دلش بدرد آمد. آدم گفت برادر جبرئیل این چه رازی است همینکه نام پنجمی را بردم قلبم شکست و اشکم جاری شد؟

جبرئیل گفت: فرزند تو حسین گرفتار مصیبتی می شود که همه مصیبتهای عالم در برابر آن کوچک است.

آدم پرسید چگونه به شهادت می رسد؟ جبرئیل گفت:

«یَقتُلُ عطشاناً غریباً وحیداً فَریداً لیسَ لَهُ ناصرٌ و لا مُعینٌ».

حسین علیه السلام با لب تشنه کشته می شود در حالیکه غریب و تنهاست و هیچ یار و معینی ندارد.

ای آدم اگر او را ببینی می گوید:

«وا عَطَشاهُ وا قِلَّهَ ناصِراهُ حتّی یحُولَ العَطَشُ بینَهُ و بینَ السَّماء کالدُّخانِ».

وای از تشنگی و از کمی یاور تا جایی که عطش در او اثر

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۴

۲- بقره، آیه ۳۷

ص:۲۸

می گذارد دیدگانش بین زمین و آسمان را دود می بیند.

هیچکس او را جز با شمشیر پاسخ نمی دهد او را همانند ذبح گوسفندان از قفا به شهادت می رسانند. دشمنانش سر مقدس او و یارانش را در شهرها می چرخانند و همراه سرهای شهیدان خانواده او و زنها هستند. آری این در علم خداوند یکتای منّان است. آنگاه آدم و جبرئیل هر دو مدتی اشک ریختند.(۱)

روزی حضرت حسین علیه السلام در دامن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم نشسته بود حضرت با او بازی می کرد و می خندید، عایشه گفت یا رسول الله چقدر اظهار علاقه به این طفل می کنی!؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وای بر تو چگونه دوست نداشته باشم کسی را که میوه دل من و نور دیده من است و بالاخره امت من او را خواهند کشت و هرکه پس از شهادت او زیارتش کند خداوند تبارک و تعالی تا نود حج و عمره در «پرونده» او می نویسد.(۲)

ابن عباسی می گوید: هنگامی که بیماری رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم شدت گرفت و توسط همان بیماری رحلت نمود:

«ضَمَّ الحُسَین علیه السلام إلی صَدرِهِ یسیلُ من عَرقِهِ علیهِ و هُوَ یجُودُ بِنَفسه وَ یَقُولُ: مالی و لِیَزید لا بارِکَ اللهُ فیه، اللّهُمَّ العَن یزیدَ ثُمَّ غُشی عَلَیهِ طَویلًا وَ أفاقَ وَ جَعَلَ یَقبلُ الحُسَینَ وَ عَیناهُ تَذرِفانَ وَ یَقُولُ: أما إنَّ لی وَ لِقائِکَ مَقاماً بَینَ یدیِ الله عَزَّوَجَلَّ».

امام حسین علیه السلام را به سینه خود چسبانید در حالیکه عرق مرگ از او جاری بود و داشت جان به جان آفرین تقدیم می نمود و می فرمود: مرا با یزید چکار، خداوند برکت را از تو بردارد، خداوند بر یزید لعنت بفرست و آنگاه مدت طولانی بیهوش شد و دوباره به هوش آمد و شروع کرد به بوسیدن

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۵

۲- أمالی شیخ صدوق، ص ۶۲

ص:۲۹

حضرت حسین علیه السلام و فرمود: من و قاتل تو در پیشگاه پروردگار حاضر می شویم و از او دادخواهی خواهم کرد.(۱)

ابن عباس می گوید: یک روز هم در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم، همینکه به نینوی و شط فرات رسیدیم علی علیه السلام با صدای بلند فرمود:

«یَابنَ عَبّاس أتَعرِفُ هذا المَوضِع ؟ قلت له: ما اَعرِفُهُ یا امیرَالمُؤمنین فَقال علیه السلام لَو عَرَفتَهُ کَمَعرِفَتی لَم تکُن تجوزُه حتی تَبکی کَبُکائی».

ای پسر عباس آیا این مکان را می شناسی؟ عرض کردم نمی شناسم یا امیرالمؤمنین! فرمود: اگر مثل من آشنای به این مکان بودی از آن نمی گذشتی مگر آنکه همانند من اشک بریزی.

ابن عباس می گوید دیدم که آنقدر علی علیه السلام گریه کرد تا جایی که از محاسن شریفش بر سینه اش می ریخت، ما نیز با او گریه کردیم سپس فرمود: «أوه أوه مالی و لآلِ أبُوسفیان؟ مالی و لآل حَرب حِزبُ الشَّیطان؟ و اَولیاء الکُفر؟ صَبراً یا أبا عَبدِالله فَقَد لَقِیَ أبوکَ مِثلُ الَّذی تَلقی مِنهُم).(۲)

وای و وای مرا با آل ابوسفیان چکار؟ مرا با آل حرب و حزب شیطان و رهبران کفر چکار؟ پسرم، حسین جان صبر کن پدرت نیز همانند تو به مصائبی مبتلا خواهد شد.

أصبع بن نباته می گوید: امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در بالای منبر مشغول به صحبت و خطابه بود که فرمود:

«سَلونی قبلَ اَن تَفقِدونی فَوَ الله لا تَسألونی عن شیءٍ مَضی و لا عَن

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۹

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۵۲

ص:۳۰

شیءٍ یَکُونَ إلاّ نَبَأتُکُم بِهِ».

از من بپرسید پیش از آنکه مرا نیابید پس به خدا سوگند که هر چه سؤال کنید از خبرهای گذشته و آینده به تحقیق شما را پاسخ خواهم گفت.

سعد بن أبی وقاص از جا برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین،

أخبرنی کشم فی رَأسی وَ لِحیَتی مِن شَعرَهٍ؟.

مرا باخبر کن که در سر و صورت من چند مو هست؟!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: سوگند به خدا چیزی را از من پرسیدی که قبلا خلیل من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به من فرموده بود که تو این سؤال را از من خواهی کرد و مرا مطلع ساخت که چند مو در سر و صورت تو هست و خبر داد که در بن و ریشه هر موی تو شیطانی است که ترا گمراه می کند.

«وَ إنّ فی بَیتِکَ لَسَخلاً یَقْتُلُ الحُسَین إبنی، و عمر بن سعد یَومَئِذٍ یَدرِجُ بَینَ یَدَیهِ».

و در خانه تو فرزندی هست که فرزند من حسین را شهید خواهد کرد. در همان موقع عمر بن سعد لعنه الله علیه تازه به راه افتاده بود.(۱)

یک روز عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام عرض کرد یا اباعبدالله عده ای از سفهاء و نادانان خیال می کنند که من ترا خواهم کشت.

«فَقالَ لَهُ الحُسینُ علیه السلام إنَّهُم لَیسوا سُفهاء و لکنَّهُم حُلَماء».

امام فرمود: آنها سفیه و نادان نیستند آنها حلماء و بزرگان هستند.(۲)

«قالَ عَلِیٌّ لِلحُسَینِ: یا أباعَبدِالله أسوَهٌ أَنتَ قدماً فَقالَ: جُعِلتُ فِداکَ ما حالِی ؟...... قالَ فَوَ الَّذی نفسی بِیَدهِ لَیسفِکُنَّ بَنُو اُمَیَّهَ ثُمَّ

۱- اعلام الوری، ص ۱۸۶

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۲

ص:۳۱

لا یُریدُونَکَ عَن دینِکَ، وَ لایَنسونَکَ ذِکرِ رَبِّک، فَقالَ الحُسَینُ وَ الَّذی نَفسی بِیَدِهِ حَسبی و أقرَرتُ بما أنزَلَ اللهُ و أُصَدِّقُ نبیَّ الله و لا اُکَّذِبُ قولَ أبی».(۱)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمود: تو در آینده مقتدا و اُسوه خواهی شد. امام حسین علیه السلام عرض کرد فدایت شوم حال من چگونه است؟ فرمود: به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست بنی امیه خون تو را می ریزند و نمی توانند تو را از دینت جدا کنند و نمی توانند با کشتن تو باعث شوند که خدا را فراموش کنی. امام حسین علیه السلام عرض کرد: به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست در همان حال به آنچه خداوند نازل فرموده إقرار می کنم، رسول الله را تصدیق می نمایم و گفته پدرم را تکذیب نمی کنم.

مرحوم علامه مجلسی در توضیح کلمه اُسوه أنتَ می گوید:

«إنَّکَ اُسوَهُ الخلقِ یقتَدونَ بکَ أو یأتَسی بذکرِ مُصیبَتُکَ کلِّ حَزینٍ».(۲)

پسرم تو اُسوه خلق خواهی شد و همه در نهضتها و مبارزاتشان با ستمگران به تو اقتداء خواهند کرد و هر مصیبت زده ای به مصیبت تو تأسی کرده و به یاد تو محزون و اشکبار خواهد شد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: حضرت حسین علیه السلام در آغوش حضرت فاطمه علیها السلام بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را از آغوش فاطمه علیها السلام گرفت و فرمود: خداوند قاتلین و کسانی را که به تو و خانواده ات اذیت و مصیبت وارد

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۲

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۲

ص:۳۲

می سازند لعنت کند. خداوند بین من و کسانی که به یاری تو برمی خیزند حکم نماید. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد پدرجان چه می فرمایید؟ فرمود: دخترم دارم از مصیبتها و ستمهایی که بعد از ما بر این فرزندم روا می دارند سخن می گویم و من آن روز و آن سرزمین را مشاهده می کنم!

فاطمه علیها السلام عرض کرد پدرجان این محل کجاست؟ فرمود: سرزمینی است معروف به کربلا و آن مکانی است که کرب و بلا بر ما واقع می شود.(۱)

اسراری از گریه بر حسین علیه السلام

علی ابن موسی الرضا علیه السلام می فرمود:

«مَن تَذکّر مُصابَنا و بکی لِمَا ارتُکِبَ مِنّا، کانَ مَعنا فی دَرَجَتِنا یومَ القیامَه، و من ذَکّر بِمُصابِنا فَبَکی و أبکی لَم تبکِ عَینِهِ یومَ تبکی العُیوُنَ، و من جَلَسَ مَجلساً یحیی فیه أمرُنا لم یَمُت قَبلَهُ یومَ تمُوتُ القُلوب»(۲)

هرکس ذکر مصائب ما را بنماید و بر آنچه به ما وارد شده اشک بریزد روز قیامت در رتبه ما خواهد بود و هرکس مصائب ما را متذکر شود و بگرید و بگریاند در روزی که همه چشمها گریان است دیدگانش گریان نخواهد بود و هرکس در مجلسی از مجالسی که أمر ما اهلبیت و امامان احیاء می شود بنشیند دلش زنده و جاوید خواهد بود روزی که همه قلبها مرده است.

حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«نَفَسُ المَهمُوم لِظُلمِنا و هَمَّهُ لَنا عِبادَهٌ».(۳)

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۶۴

۲- أمالی صدوق، مجلس ۱۷

۳- بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۸

ص:۳۳

نفس آن کسی که به جهت مظلومیت ما مهموم و غمزده باشد تسبیح است و اندوه او عبادت می باشد.

و همو فرمود:

«کُلُّ الجزع و و البُکاءِ مکروُهٌ، سِوَی الجَزع و البُکاءِ علی الحُسینِ علیه السلام»(۱)

هر ناله و فریاد و گریه و زاری مکروه است مگر ناله و گریه بر حسین علیه السلام.

امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: ماه محرم ماهی که مردم عصر جاهلیت حرمت آن را حفظ می کردند و در ان جنگ و کشتار نمی کردند ولی در این ماه خون ما را ریختند و حرمت ما را شکستند، بچه ها و زنان ما را به اسارت بردند، خانه هاشان را آتش زدند.

بدرستی که روز حضرت حسین علیه السلام دلخراش ترین روزها و اشکبارترین ایام است، آری در آن روز بود که عزیزان ما در نهایت بلا و مصیبت قرار گرفتند و کرب و بلاء را به ارث تا قیامت برای ما گذاشتند.

«فَعلی مِثلُ الحسینِ فلیَبکِ الباکُونَ فانَّ البُکاءَ علیهِ یَحُطُّ الذُّنوبِ العظامَ»

پس بر مثل حسین علیه السلام باید گریست که گریه بر حضرت او گناهان بزرگ را از بین می برد.(۲)

و نیز آن بزرگوار فرمود: هرکس روز عاشورا دست از کار و زندگی بکشد و دنبال حوائج دنیایی نرود خداوند تبارک و تعالی حوائج دنیا و آخرتش را برآورده خواهد کرد و هرکس روز عاشورا را روز مصیبت و حزن و اشک قرار دهد خداوند روز قیامت را روز فرح و شادی او قرار خواهد داد و به توسط ما خاندان چشمانش در بهشت روشن می شود. و هرکس روز عاشورا دنبال شادی و سرور باشد و به کسب و تجارت بپردازد و برای خانه

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۰

۲- أمالی صدوق، مجلس ۲۷ و ۲۸

ص:۳۴

و زندگی خویشی وسیله جدیدی تهیه کند برایشی مبارک نخواهد شد و در روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمرو بن سعد لعنهم الله در أسفل درک دوزخ محشور خواهد شد.(۱)

ابن عباس گفت: امیرالمؤمنین علی علیه السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد ای رسول خدا آیا شما عقیل را دوست می داری؟ فرمود: آری و الله من او را به دو جهت دوست می دارم، یکی به خاطر خودش یکی به خاطر ابی طالب پدرش و پسر همین عقیل در راه محبت فرزند تو حسین علیه السلام به شهادت می رسد و چشمان مؤمنان برای او اشکبار است و فرشتگان مقرّب الهی بر او درود می فرستند.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شروع به اشک ریختن نمود تا جایی که اشک دیدگان مبارکش بر سینه اش می ریخت و می گفت: به خدا شکایت می کنم از آنچه را که بر عترتم پس از من واقع می گردد.(۲)

ابن هارون مکفوف می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای ابا هارون مرثیه ای درباره حسین علیه السلام برایم بخوان من هم شعری درباره حضرت حسین علیه السلام و مصائبش خواندم. امام صادق علیه السلام فرمود: همان گونه بخوان که در محافل خود می خوانید یعنی با رقّت و سوز باشد. ابی هارون می گوید شعری خواندم. امام علیه السلام گریه کرد سپس فرمود: بیشتر بخوان من هم قصیده ای خواندم. امام علیه السلام گریست، زنهای پشت پرده نیز گریستند. آنگاه فرمود: ای ابا هارون هرکس درباره حضرت حسین علیه السلام شعری بسراید و اشک بریزد و ده نفر را بگریاند برای همه آنها بهشت مقرر می گردد و هرکه درباره حسین علیه السلام شعری بسراید و بگرید و پنج نفر را بگریاند بهشت برایشان نوشته می شود و هرکه درباره حضرت حسین علیه السلام شعری بگوید و خود بگرید و یک نفر را نیز بگریاند هر دو اهل بهشتند و هرکس به تنهایی

۱- أمالی صدوق، مجلس ۲۷ و ۲۸

۲- بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۸

ص:۳۵

ذکر مصائب حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام را بنماید و چشمانش به اندازه بال مگسی تر شود ثوابش با خداست و البته خداوند تبارک و تعالی کمتر از بهشت راضی نخواهد شد.(۱) امام محمد باقر علیه السلام فرمود: حضرت زین العابدین علیه السلام می فرمود: هر مؤمنی که بر مصیبت حضرت حسین علیه السلام بگرید که اشک چشمش به صورتش جاری شود خداوند تبارک و تعالی برای همیشه جایگاهش را در قصرهای بهشتی قرار خواهد داد.(۲)

حضرت صاحب الأمر امام مهدی روحی و ارواح العالمین له الفداء در زیارت ناحیه می فرماید.

«لَأنِ أَخَّرتَنِی الدُّهُورُ وَ عاقَنی عَن نَصرِکَ المقدوُرُ، و لم اکُن لمَن حارَبَکَ محارباً و لمن نَصَبَ لکَ العَداوَةَ مُناصباً لَاندُبَنَّکَ صباحاً و مساءً و لأبکیَنَّ علیکَ بدلَ الدُّموُع دماً حسرَةً علیکَ و تأسُّفاً علی ما دهاکَ و تَلَهُّفاً حتی أموُتَ بلَوعَةِ المُصابِ و غَصَّهِ الإکتئابِ».

اگر روزگار و زمانه مرا به تأخیر انداخته و نبودم که یاریت کنم و با دشمنانت ستیز نمایم و آنها را سرکوب نمایم اما شب و روز بر مصائب تو اشک می ریزم و اگر اشک چشمم تمام شود خون گریه می کنم تا جایی که سزاوار است از غم و اندوه و مصیبتهایت جان داد و قالب تهی کرد.

سپس در ادامه دعا می فرماید: آسمانیان و کوهها و خزائن آنها، دریاها و ماهیها و حیوانات آنها، مکه و بیت و مقام و مشعرالحرام و حل و إحرام همه و همه بر مصیبت تو می گریند.

تنها نه خاکیان به عزای تو اشکریز***ماتم سراست بهر تو از غیب تا شهود

۱- ثواب الاعمال، ص ۴۷

۲- العیون العبری، ص ۵

ص:۳۶

از خون کشتگان تو صحرای ماریه**باغی و سنبلش همه گیسوی مشکبود

اسراری از تربت حسین علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

«أکلُ الطّین حرامٌ عَلی بنی آدم ما خَلاطینُ قَبر الحُسینِ علیه السلام، مَن اَکَلتهُ من وَجَعٍ شفاهُ اللّهُ».(۱)

خوردنِ خاک حرام است مگر خاک قبر مطهر حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام و هرکس از آن بخورد به جهت دفع و رفع درد و بیماری خداوند به او شفا می بخشد. مردی به امام صادق علیه السلام عرض کرد که من از شما شنیدم که فرمودید تربت حضرت حسین علیه السلام از داروهای ممتاز است و هر دردی را در خود هضم می کند و از بین می برد.

امام علیه السلام فرمود: بله چنین گفتم حالا چه شده؟ عرض کرد: من از تربت امام حسین علیه السلام خوردم ولی سودی به حالم نکرد. امام علیه السلام فرمود: در هنگام خوردن تربت دعایی وارد است که هرکس آن دعا را نخواند نفعی نخواهد برد.

عرض کرد چه دعایی؟ فرمود: ابتدا بوسیه ای بر تربت می زنی سپس آنرا به چشمانت کشیده و مقدار بسیار مختصری از آن را می خوری و بعد می گویی:

«أللهُمَّ انّی أسئلُکَ بحقِّ الملک الذی قَبَضَتها و اسئلُکَ بحقِّ النبی الذی خَزَنها و أسئلُکَ بحقِّ الوصیِّ الذی حلَّ فیها أن تُصَلی علی محمدٍ و آل محمدٍ و أن تَجعَلها لی شفاءٌ من کلِّ داءٍ و أماناً من کلِّ خَوفٍ و حِفظاً

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۸۹

ص:۳۷

مِن کُلِّ سوءٍ».

پس از دعا سوره مبارکه انا انزلناه فی لیله القدر را قرائت کن.(۱)

ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که از آن حضرت سؤال شد که آیا در تربت حائر حضرت حسین علیه السلام شفاست؟ فرمود: از رأس مطهر حسین علیه السلام و قبر شریف آن حضرت تا چهار فرسخ شفا خواهد بود.(۲)

مبارزات امام علیه السلام با معاویه و یزید

معاویه مردم شام را با هزاران حیله و نیرنگ مجبور به بیعت با خود نمود در حالی که خلیفه حق موجود بود، کسانی با او بیعت کردند که به قول خودش بین شتر نر و ماده فرق نمی گذاشتند. بعلاوه معاویه آنها را فریب داده بود که من از خویشاوندان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستم و از همه کس به او نزدیکترم.

مسعودی در مروج الذهب می نویسد: هنگامی که محمد بن ابی بکر به مصر وارد شد برای معاویه نامه ای نوشت که بخشی از آن از این قرار است، بعد از حمد و ثنای پروردگار و درود بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و اشاره به رسالت آن حضرت می گوید: اول کسی که به او ایمان آورد و گفته های وی را تصدیق کرد و تسلیم اوامر او شد پسرعمش علی بن ابیطالب بود که به غیب ایمان آورد و با جان و تنش از وی طرفداری کرد و با دشمنانش جنگید و با دوستانش آشتی کرد و جان خود را در راه او در معرض خطر قرار داد اکنون مینگرم تو با وی خود را در یک مقام قرار داده ای و حال آنکه جریان زندگی تو و او بر همه روشن است و سوابق تو و علی علیه السلام در اسلام بر همگان معلوم است.

علی بن ابیطالب علیه السلام از همه مردم راستگوتر، فرزندانش از همگان بهتر،

۱- وسائل، ج ۱۶، ص ۴۸۹

۲- وسائل، ج ۱۶، ص ۴۸۹

ص:۳۸

زوجه اش از همه زنان پاکتر، پسرعمش از همه مردم داناتر، برادرش در روز موته جان خود را در راه اسلام فدا کرد، عمویش حمزه سیدالشهداء در جنگ احد به شهادت رسید، پدرش همواره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاونت و نگهداری می کرد و اکنون تو ای معاویه ملعون فرزند ملعون هستی تو و پدرت همواره با اسلام جنگ کردید و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت و آزار نمودید، بر ضد آن حضرت لشکرکشی کردید، به روی او شمشیر کشیدید، شما در نظر داشتید نور خدا را خاموش کنید و برای رسیدن به این آرزو پولهای زیادی خرج نمودید و مردم را تجهیز و تکمیل کردید و قبایل عرب را بر وی شورانـدید اینک پدرت با همین عقیده از دنیا رفت و تو هم عقیده او را داری، گواه بر مطلب این است که بقیه احزاب اکنون پیرامونت را گرفته اند و منافقین در اطراف تو اجتماع کرده اند. اینک بدان تو با خدا مکر می کنی خداوند تو را مهلت می دهد و تو از رحمت خداوند مأیوس شده ای و به همین زودی در دام خواهی افتاد ولیکن از غرور و قدرت در خواب غفلت فرو رفته ای.!

یکی از گناهان و خیانتهای بزرگ معاویه این بود که فرزند دائم الخمر و قمارباز و سگ باز خود یزید را به خلافت بعد از خود نصب کرد و حال آنکه معاویه از گناهان کبیره و مستی و فساد اخلاق او کاملاً مطلع بود. به فرزندش یزید گفت: اگر اهل مدینه با خلافت تو مخالفت کردند مسلم بن عقبه را که آدم جنایتکاری است برای سرکوبی آنان بفرست زیرا که وی خیرخواه توست.

مسلم بن عقبه هم پس از روی کار آمدن یزید وقتی وارد مدینه شد لشکریان خود را سه روز آزادی داد تا هر جنایتی که مایل دارند انجام دهند در نتیجه این آزادی بیش از سیصد نفر از دوشیزگان مورد تجاوز واقع شدند و زنان زیادی که شوهر نداشتند از زنا حامله شدند و مدینه

ص:۳۹

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را که پیامبر آن را طیبه نامگذاری کرده بود به فساد کشیدند.

این جبار خونریز گروه زیادی از قریش و مهاجر و انصار و فرزندانشان را قتل عام کرد که تعداد آنها حدود هزار و هفتصد نفر بود و نزدیک به چهار هزار نفر هم از سایر مردم را کشت و از مردم مدینه به عنوان بردگان یزید بیعت گرفت و هرکسی امتناع می کرد این جانی امر می کرد او را می کشتند.

معاویه برای بیعت گرفتن برای یزید مدّتی مقدمه چینی کرد، نزدیکان و طرفداران خود را با دادن هدایا رام کرد و با بیگانگان هم مدارا می کرد تا آنگاه که اکثر مردم را به طرف خود متمایل ساخت و در انتظار فرصت بود تا وقتی که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید.

اندکی بعد از شهادت امام حسن علیه السلام از مردم شام برای یزید بیعت گرفته و به عمال و حکام خود در ممالک دستور داد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرند، عامل معاویه در مدینه در هنگام عقد بیعت برای یزید مروان بن حکم بود مروان با مخالفت بنی هاشم مخصوصاً حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام مواجه شد. معاویه وقتی از جریان مبارزه و مخالفت حسین بن علی علیه السلام مطلع شد نامه ای برای امام علیه السلام نوشت:

از ناحیه شما اخباری به من رسیده که هرگز گمان نمی کردم تو آن حرفها را بر زبان جاری سازی و به آن گونه مطالب رغبت نشان دهی مردمانی که اهل وفا هستند با کسی بیعت کرده اند که مانند تو در شرافت و بزرگی برابرند و در منزلتی که خداوند به تو داده است، اینک در مورد خلافت منازعت مکن و از خدا بترس و این امت را گرفتار آشوب و فتنه مساز و متوجه خود و دین و امت محمد باشی، امام علیه السلام در جواب نوشت: نامه تو به من رسید، متذکر شده ای که از ناحیه من اخباری به طرف شما

ص:۴۰

رسیده است که انتظار آنها را نداشتی و تو گمان داشتی که من نسبت به آن اخبار رغبت نشان نمی دهم و لکن نیکیها در اختیار خداوند است اگر اراده کند آدمی را به طرف خیر و سعادت راهنمایی می کند و اگر اراده اش تعلق نگیرد راه هدایت را بر انسان مسدود می کند.

افراد ظالمی که اطراف تو را گرفته اند داخل در حزب ستمکاران و اعوان شیطان می باشند آیا تو حجر بن عدی و اصحاب او را که از اهل عبادت و زهد بودند نکشتی، حجر و یاران او برای رفع بدعت و امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند و تو از روی ظلم و ستم پس از آنکه با آنان عهد و پیمان بستی نقض عهد کردی و آنان را از بین بردی و خداوند را با خود دشمن کردی.

آیا تو قاتل عمروبن حمق که از فرط عبادت پیشانی اش پینه بسته بود نیستی؟ و او را هم بعد از دادن عهد و میثاق از بین بردی، آیا تو ادعا نکردی که زیاد فرزند ابوسفیان است و حال اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«الولد للفراش» و بالاخره زیاد را بر مردم مسلط ساختی و او بر مسلمانان سخت گرفت و دست و پای آنان را برید و بر شاخه های درخت نصب کرد ای معاویه گویا تو از این ملت نیستی و آنها هم از تو نیستند، آیا تو حضرمی را نکشتی، زیاد برای تو نوشت که حضرمی بر دین علی بن ابیطالب است آیا علی علیه السلام جز بر دین پسر عمویش بود که تو اینک در جای او نشسته ای؟ و بزرگترین شرف تو و اجدادت در جاهلیت این بود که در زمستان و تابستان کاروان راه می انداختند و به مسافرت و تجارت می پرداختند و اکنون از برکت جدم در آن مقام نشسته ای، و این همه جنایات و مفاسد را انجام می دهی، اکنون در نامه خود برای من می نویسی که امت را گرفتار فتنه و آشوب مکن و من فتنه ای را بزرگتر از

ص:۴۱

امارت تو مشاهده نمی کنم.

در نامه ات نوشته ای که: متوجه خودت و دینت و امت محمّد باش، به خداوند سوگند من افضل از جهاد با تو، چیز دیگری را نمی بینم و اگر بتوانم با تو جهاد کنم بهترین عبادت از برای من خواهد بود، و اگر قدرت نداشته باشم استغفار می کنم و از خداوند توفیق جهاد با تو را می خواهم.

در نامه خودت نوشته ای: تو با من مکر کن من هم با تو مکر خواهم کرد، اینک ای معاویه با من مکر و حیله کن و هرچه می خواهی انجام بده از زمانهای گذشته با مردمان صالح مکر و حیله دارند و من امیدوارم که جز بر خود به دیگری ضرر نرسانی و اعمال شومت را نابود سازی اکنون هرچه می خواهی شیطنت کن.

ای معاویه از خدا بترسی و بدان خداوند کتابی دارد که تمام اعمالی از کوچک و بزرگ در آن درج شده و بدان که خداوند تو را فراموش نکرده است، و به همین زودی تو را غافلگیر می کند و برای این افترا و تهمتها مؤاخذه ات خواهد کرد، تو اکنون کودکی را برای امارت اختیار کرده ای که همواره شراب می خورد و با سگها بازی می کند و من می بینم که خود را به هلاکت انداختی و دینت را نابود کردی و ملت را خوار ساختی، والسّلام.(۱)

موسی بن عقبه گفت: عده ای به معاویه خبر دادند که مردم مجذوب حسین بن علی علیه السلام شده اند اگر او را یک بار به منبر بفرستی و خطبه ای بخواند به علت آنکه قدرت تکلم ندارد و زبانش می گیرد مردم از او بریده و دیگر به او رو نخواهند آورد.

معاویه در پاسخ گفت: ولی گمان من غیر از این است اگر او سخن گوید در چشم مردم جلوه بیشتری خواهد کرد و ما را هم رسوا می کند. بار دیگر عده ای اصرار کردند که امام حسین علیه السلام صحبت کند که معاویه مجبور شد و

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲

ص:۴۲

از حسین علیه السلام خواست که به منبر رود و با مردم صحبت کند.

«فَصَعِدَ الحُسینُ المِنبَر، فَحَمدابهُ و أثنی علیهِ ثمَّ صلی عَلی النّبی صلی الله علیه و آله و سلم فَسَمِعَ رجلًا تقُولُ: من هذا الَّذی یَخطِبُ؟ فقالَ الحسینُ علیه السلام: نَحنُ حِزبُ اللهِ الغالِبونَ، و عترَه رسولِ اللهِ الأقرَبونَ، و أهلُ بیتِه الطیّبونَ و أحَدُ الثقلین الَّذینَ جَعَلنا رسولُ اللهِ ثانِیَ کتابِ اللهِ تبارَکَ و تعالی الـذی فیه تَفصـیل کُلِّ شـیءٍ لا یأتیهِ الباطلُ من بینِ یدیهِ و لا من خلقِهِ، و المعوَّل عَلینا فی تفسـیره و لا یبطئُنا تأویلُه، بل نتبعُ حقائقُهُ».

حضرت حسین علیه السلام بالای منبر قرار گرفت: ابتدا حمد و ثنای الهی را بجا آورد سپس بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود فرسـتاد. در هنگام سـخن گفتن شنید که مردی می گوید: این کیست که سخن می گوید: امام علیه السلام فرمود: ما حزب الله هستیم که پیروزیم، ما اهل بیت پاکیزه و عترت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم می باشـیم و یکی از ثقلین که پیامبر ما را در کنار کتاب خداوند تبارک و تعالی قرار داد، همان کتابی که همه چیز را تبیین نموده و باطل از پس و پیش به او راه ندارد، تفسیرش ما را یاری می کند و تأویلش ما را از حرکت باز نمی دارد و از حقایقش تبعیت می کنیم. پس بیایید اطاعت ما را کنید که اطاعت و فرمانبرداری از ما واجب است زیرا اطاعت از ما قرین اطاعت خدا و رسول او می باشد.

قال الله عزّوجل: «أطیعُو الله وَ أطیعُوالرَّسُولَ وَ أؤلی الأمرِ مِنکُمْ، فَإن تَنازعتُم فی شییءٍ فَرُدُّهُ الی اللهِ و الرَّسُولِ».(۱)

و قال: «وَ لَو رُدُّهُ إلی الرَّسُولِ و إلی اوُلِی الأمرِ مِنهُم لَعَلِمَهُ الَّذینَ یَستَنبطوُنَهُ مِنهُمْ وَ لولا فَضلُ اللهِ عَلَیکُم وَ

۱- نساء، ۵۹

ص:۴۳

رَحْمَتهُ لأتبعهُمُ الشَّيطانَ إلّا قَليلاً.(۱)

خداونـد عزوجل می فرمایـد: خـدا را فرمان بریـد و پیغمبر و کاردان خویش را فرمان بریـد، و چون در چیزی اختلاف کردند اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن را به خدا و پیغمبر ارجاع کنید. و نیز فرماید: اگر آن را به پیغمبر و کاردان خویش رجوع می کردند کسـانی که کیفیت آن می جوینـد، مطلب را از آنهـا فرا می گرفتنـد، اگر کرم خـدا و رحمت وی شامل نبود جز انـدکی، شـیطان را پیروی می کردند.

اینک شما را از فریب شیطان برحذر می دارم که او بر شما دشمنی آشکار است.

آری حضرت حسین علیه السلام آنقدر محکم و مستدل سخن گفت که معاویه به زبان آمد و گفت: «یا أباعَبدِالله فَقَدْ أبلَغتُ».

ای حسین بن علی بس است تو مطلب را رساندی و حرف خود را زدی!(۲)

معاویه در هنگام مرگ، پسرش یزید لعنه الله علیهما را طلب کرد و گفت پسرم من ملك و سلطنت تمام بلاد اسلامی را یکجا به تو می سپارم ولی درباره سه نفر نگران تو هستم که حتما با تو مخالفت خواهند کرد. عبدالله بن عمر، عبدالله زبیر و حسین بن علی. اما عبـدالله بن عمر بـا تو همراه خواهـد شـد تو هم او را از دست مـده و عبـدالله بن زبیر را اگر به او دست یافتی او را قطعه قطعه کرده و نابودش کن.

امـا دربـاره حسـین بن علی بگویم که تو حظّ او را از رسول الله خوب می دانی او پـاره تن پیـامبر و خون و گوشـتش از اوست و تو خوب می دانی که

۱- نساء، ۸۳

۲- احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۳

ص:۴۴

مردم عراق بر او خروج می کننـد و بر او چیره خواهنـد شـد و اگر بر او هم پیروز شـدی حق و منزلتش را از رسول الله در نظر داشـته باش.

معاویه هلاک شـد خلافت به یزیـد لعنه الله علیه رسـید. یزید عامل خود یعنی عمویش عتبه بن ابی سـفیان را به مدینه فرسـتاد و او را حاکم مدینه ساخت، مروان بن حکم که از طرف پدرش معاویه حاکم بود برکنار شد.

عتبه شخصی به محضر حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرستاد تا بگوید: که خلیفه تو را امر می کند تا با او بیعت کنی.

«فَقال الحسین علیه السلام یا عُتبَهُ قد عَلِمتَ انا أهل البَیتِ الکَرامَهِ و مَعدِنُ الرِّسالَهِ و أعلامُ الحقِّ الَّذینَ أوعَهُ اللهُ عزَّوجلَّ قلوبَنا و انطَقَ بِهِ السِنَتنا، فَنَطَقتُ باذنِ اللهِ عزَّوجلَّ و لَقَد سَمِعتُ جدّی رَسوُلُ الله صلی الله علیه و آله و سلم یَقوُلُ: اِنَّ الخِلافَهَ مُحرمَهٌ علی وُلدِ أبی سُفیانَ و کیفَ أبایع أهل بیتٍ قد قالَ فیهِم رسولِ اللهِ هذا».

امام حسین علیه السلام وقتی وارد مجلس عتبه شد فرمود: ای عتبه تو خوب می دانی که ما اهل بیت کرامت و معدن رسالت و نشانه های حق هستیم. همان اهل بیتی که خداونـد عزوجل دلهایمان را برای پـذیرش حق و حقیقت گشاده کرد و با یاری خود زبانمان را گویا ساخت. از جدم رسول الله شـنیدم که می فرمود: خلافت بر فرزندان ابوسـفیان حرام است پس چگونه اهل بیت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم با کسانی که آن حضرت درباره آنها چنین فرموده بیعت کنند.

همینکه عتبه این سخنان را از حضرت حسین علیه السلام شنید فوراً کاتب را احضار کرد و گفت بنویس برای یزید که:

«فإنَّ الحسینَ بنِ علی لیسَ یَری لکَ خلافَه و لا بیعَهَ فرأیکَ فی أمرِهِ و السَّلامُ».

ص:۴۵

حسین بن علی ترا خلیفه نمی داند و بیعت هم نمی کند رأی و حکم شما در این باره چیست؟

نامه به دست یزید لعنه الله علیه رسید او بی درنگ در پاسخ نوشت:

«اَما بعدُ فاذا أتاکَ کِتابی هذا فَعَجِّل علیَّ بِجوابِهِ و بَیِّن لی فی کِتابِکَ کلّ مَن فی طاعتی، أو خرَجَ عنها، و لیکن مَعَ الجوابِ رأس الحسینِ بن علیِ».

امّا بعد همینکه نامه من به دست تو رسید در جواب آن شتاب کن و فوراً برایم بنویس که چه کسانی با من بیعت کرده و اطاعتم می کنند و چه کسانی از فرمان من خارج شده اند و اما جواب تو درباره حسین بن علی، سر او را بریده برایم می فرستی!

این خبر به گوش اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید امام علیه السلام تصمیم به خارج شدن از مدینه و حرکت به سوی مکه گرفت. او در پاسخ حاکم مدینه فرمود:

«إنالله وإنا إلیه راجعُونَ وَ عَلی الأسلامِ السَّلام إذا بُلِیَتِ الأُمُّه بِراعٍ مِثلَ یزید».(۱)

آنگاه که افرادی چون یزید بر مسند حکومت اسلامی بنشینند باید فاتحه اسلام را خواند. امام حسین علیه السلام شبانه و مخفی از مدینه به سوی مکه حرکت کرد ولی در عین حال جمعی از خانمها و زنهای بنی عبدالمطلب از عزیمت آن حضرت مطلع شدند اطراف امام علیه السلام را گرفتند و صدا به نوحه و زاری بلند کردند امام علیه السلام آنها را قسم داد که صداهای خود را از گریه و نوحه ساکت کنید. صابر و شکیبا باشید. همگی گفتند: ای حسین عزیز پس ما نوحه و

۱- بحار، ج ۴۴، ص ۳۱۲ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴

ص:۴۶

زاری را برای چه روز بگذاریم به خدا سوگند این زمان نزد ما همانند روزی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و مثل روزی است که امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام از دنیا رفتند. خداوند جان ما را فدای توکند ای محبوب قلوب اهل ایمان و ای یادگار بزرگواران، در این لحظه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ام سلمه علیها السلام خدمت اباعبدالله الحسین علیه السلام رسید و عرض کرد ای فرزند با خارج شدن خود از مدینه مرا اندوهناک مساز زیرا که من شنیدم از جد بزرگوار تو که فرزند دلبند من حسین در زمین عراق کشته خواهد شد در زمینی که آن را کربلا گویند امام علیه السلام فرمود: ای مادر سوگند به خدا که من نیز همین مطلب را می دانم و از همه چیز باخبرم حتی محل شهادت خود را می دانم، من می خواهم به فرمان پروردگارم عمل کنم.(۱)

هشتم ذی الحجه

امام حسین علیه السلام شامگاه بیست هشتم رجب از مدینه خارج شد و به محض ورود به مکّه خبرش در بین مردم منتشر شد و همه با هم می گفتند که حسین علیه السلام برای آنکه زیر بار ذلت بیعت با یزید نرود از وطن خویش هجرت کرده و این خبر تا کوفه هم رسید.

مردم کوفه از امام علیه السلام که در مکه بسر می برد خواستند تا به عراق آید و حاکم بر آنها بشود.

امام علیه السلام پسرعمو و نماینده خود مسلم بن عقیل را جهت آزمایش و امتحان مردم کوفه فرستاد تا وفاداری و عهد و پیمانشان را محک بزند.

مسلم بن عقیل به کوفه رفت ابتدا با استقبال گرم و بی نظیر کوفیان روبرو شد، هزاران نفر به عنوان نایب امام علیه السلام با او بیعت کردند. مسلم علیه السلام هم نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت که هرچه زودتر حرکت کن که مردم

۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴

ص:۴۷

به وجود تو نیازمندند.

اگر چه حضرت حسین علیه السلام کوفیان را خوب می شناخت و بی وفایی و بی مهری آنها را در زمان حکومت پدر بزرگوارش امیرالمؤمنین علی علیه السلام دیده بود ولی برای اتمام حجت و اجرای اوامر الهی تصمیم به رفتن کوفه گرفت.

روز هشتم ذی الحجه که معمولاً حجاج بیت الله آماده برای رفتن از مکه به عرفات و وقوف در آن می شوند امام علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت کرد و با این کار هم به وظیفه خود عمل کرد و هم به مسلمانان که از نقاط مختلف جهان آمده بودند فهماند که پسر پیامبر شما برای مبارزه با یزید از مکه خارج می شود و علیه او قیام می کند.

یزید که از آمدن مسلم بن عقیل به کوفه مطلع شد و مخصوصاً که شنید کوفیان استقبال گرم و با شکوهی از او کرده اند ابن زیاد را که از پلید ترین یارانش بود به کوفه فرستاد.

ابن زیاد هم از ضعف ایمان و نفاق و ترس مردم کوفه استفاده نمود و با تهدید و ارعاب آنان را از دور و اطراف مسلم پراکنده ساخت و در یک روز و در یک برخورد کوچک همگی مسلم را تنها گذاشتند ولی او به تنهایی با یاران ابن زیاد به جنگ پرداخت و پس از جنگی دلاورانه اسیر شد و بر بام دارالأماره او را به شهادت رساندند.

ابن زیاد با دهها نیرنگ و فریب همان مردم بی وفا را که از حضرت حسین علیه السلام برای آمدن به عراق نامه نوشتند و دعوت کردند تشویق و ترغیب نمود تا به جنگ با حسین علیه السلام برخیزند. حضرت علیه السلام که با علم امامت می دانست راهی که انتخاب کرده منجر به شهادتش می شود از پیمان شکنی کوفیان نهراسید و همچنان به حرکت خود برای رسوا کردن حکومت ضد اسلامی یزید پلید و پیروانش ادامه داد.

ص:۴۸

و این جمله را شاید مکرر می فرمود که:

«مَن کانَ باذلاً فینا مُهجَتَهُ و مَوَطناً علی لِقاء الله نَفسَهُ فلیَرحَل مَعَنا».(۱)

هرکس حاضر است در راه ما خون قلبش را بدهد و به ملاقات پروردگار بشتابد همراه کاروان ما بیاید.

هنگامی که امام علیه السلام از مدینه رهسپار مکه می شد برای برادرش محمد حنیفه وصیت نامه ای نوشت و در آن وصیتنامه انگیزه قیام خود را بیان کرد.

پس از اقرار و اعتراف به یگانگی پروردگار و پیامبری حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و حق بودن بهشت و دوزخ و حساب و زنده شدن مردگان که احتمالاً منظور امام علیه السلام از بیان اصول عقاید آن بود که بدانید همین اصول امروز به خطر افتاده است!

سپس نوشت که:

«وَ انی لَم أخرُج أشَراً و لا بَطَراً و لا مُفسِداً و لا ظالماً و إنَّما خَرَجتُ لطَلَبِ الإصلاح فی اُمَّهِ جدی أریدُ أن آمُرَ بالمَعروفِ و انهی عَنِ المُنکَر و أسیرُ بسیرَهِ و أبی علیٍّ بن أبیطالبِ، فَمَن قَبَلَنی بِقَبولِ الحقِّ فاللهُ أولی بالحقِّ و من رَدَّ علی هذا أصبِرُ حتی یَقضِیَ بینی و بینَ القومِ بالحَقِّ و هوَ خیرُ الحاکِمینَ و هذه وَصیَّتی یا أخی إلیکَ و ما توفیق إلا باللهِ علیهِ تَوَکَّلتُ و إلیهِ أنیب».(۲)

این نهضت من نه برای سرکشی و طغیان و نه از روی هوای نفس، و انگیزه شیطان است، نه منظور آن است که فساد کاری کنم و یا بر کسی ستمی روا دارم، تنها آنچه مرا به این جنبش عظیم دعوت می کند آن است که کارهای امت جدم

۱- لهوف، ص ۵۳

۲- نهج الشهاده، ص ۲۶۵ و نفس المهموم، ص ۴۵

ص:۴۹

را اصلاح کنم و از فساد کاری جلوگیری نمایم و راه امر به معروف و نهی از منکر را در پیش گیرم، و روش جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدر خود علی علیه السلام را دنبال کنم هرکس در مقابل دعوت من سر تسلیم و پذیرش فرود آورد و حق را از من بپذیرد چه بهتر و هرکس هم نپذیرد و عکس العمل نشان دهد باز صبر می کنم و در راه رسیدن به اهداف خود مصیبتها و ناملایمات را تحمل می کنم.

ای برادر من این وصیت من است برای تو و توفیق را جز از خدای نخواهم و تنها بر وی توکل می کنم و به سوی او باز می گردم.

و در هنگام خروج از مکه به عراق چنین فرمود:

«خُطَّ المَوتُ علی وُلدِ آدَمَ مَخَطَّ القَلادَهِ علی جِیدِ الفَتاهِ و ما أولِهَنی الی أشلافی اشتَیاقَ یَعقوُبَ إلی یُوسُفَ و خُیِّرَ لی مَصرَعٌ أنا لاقیهِ، کَانِّی بِأوصالی تَتَقَطَّعُها عُسلانُ الفَلواتِ بینَ النَّواویس و کربلا، فَیَملَأَنَّ منِّی أکراشاً جُوفاً، و أجرِیَهً سُغباً».(۱)

مرگ بر فرزندان آدم، به مثابه گردنبند برگردن دختر جوان بسته شده است. و چه بسیار در آرزو و اشتیاق ملاقات و دیدار رفتگان از خاندان خود هستم، همانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت. و برای من جایی معین و انتخاب شده است که باید پیکر من در آنجا بیفتد و من باید به آنجا برسم. گویا من می بینم که بند بند مرا گرگان بیابان بین نواویس و کربلا از هم جدا می سازند، و به واسطه من شکمهای خود را سیر می کنند.

امام علیه السلام به محلی به نام بَیضَه رسیده و خطبه ای را در مقابل هزاران نفر

۱- مقتل خوارزمی، ص ۵ و نفس المهموم، ص ۱۰۰

ص:۵۰

از سپاه حرّ بن یزید ریاحی خواند که از همه آنها فقط یک نفر در دلش تأثیر گذاشت و چند روز بعد نشان داد که سخنان امام را خوب فهمیده و دریافته است و آن یک نفر حرّ بود.

ای مردم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هرکسی ببیند سلطان ستمگری را که حرام خدا را حلال شمرده و عهد خدا را بشکند، و خلاف سنّت رسول خدا رفتار نماید و در میان مردم به گناه و ستم عمل کند، و آن شخص تماشا کننده سکوت اختیار کند و نه از راه کردار و نه از راه گفتار، او را سرزنش نکند و در مقام انکار و عیب گویی برنیاید بر خداوند واجب است که او را به همان جایی ببرد که آن سلطان جائر را می برد. آگاه باشید که این طایفه ستمگر و حکّام جائر بنی أمیّه، پیوسته از شیطان پیروی نموده و طاعت او را بر خود لازم دانستند و اطاعت خداوند رحمن را ترک گفتند، و زشتی و فساد را ظاهر نمودند و حدود خدا را تعطیل کردند، و غنائم و سود را که متعلق به همه مسلمین است اختصاص به خود دادند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمردند. و من از غیر خودم سزاوارترم.

«و قَد أتَتنی کُتُبکُم، و قَدِمشت علیَّ رُسُلَکُم ببیَعتِکُم أنَّکُم لا تُسَلِّمُونی و لا تَخذُلوُنی، فان تَمَمتُم علی بَیعَتِکُم تُصیبوُا رَشدَکُم.

فَانا الحُسینُ علیٍّ، و ابنُ فاطِمَهَ بنتِ رسولِ الله صلی الله علیه و آله و سلم، نَفسی مَعَ أنفُسِکُم و أهلی مَعَ أهلیکُم فلکُم فِیَّ اُسوَهٌ».

نامه های شما به من رسید! و رسولان شما نزد من آمدند! که شما همه با من بیعت کرده اید، که مرا تسلیم دشمن نکنید و مرا تنها و بی یاور نگذارید و مخذول و منکوب ننمایید! اگر حال بر بیعت خود پایداری می کنید، راه رشد و صواب همین است.

من حسین فرزند علی هستم، من پسر فاطمه دختر

ص:۵۱

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هستم، جان من با جانهای شماست و اهل من با اهل شماست لیکن من اُسوه و سرمشق شما هستم (که باید از من پیروی کنید، و مرا امام و مقتدای خود بدانید).(۱)

دوّم محرّم

روز پنجشنبه دوم ماه محرّم سال شصت و یکم هجری امام حسین علیه السلام در یکی از نواحی نینوا به نام کربلا فرود آمد و گفت:

«اَللّٰهُمَّ انِّی أعُوذُبِکَ مِنَ الکَربِ و البَلاءِ». پروردگارا به تو پناه می برم از کرب و بلا و محنت و اندوه.

فردای آن روز یعنی سوّم محرم عمر بن سعد أبی وقاص با چهار هزار نفر از کوفه رسید و در مقابل امام علیه السلام جای گرفت. عمر بن سعد از قریش و از طایفه بنی زهره بن کلاب و خویش نزدیک حضرت آمنه مادر بزرگوار رسول خدا بود، پدرش سعد بن ابی وقاص از پنج نفری است که در آغاز بعثت رسول خدا به وسیله آشنایی با ابوبکر به دین اسلام درآمدند. عمر بن سعد شخصی را نزد امام علیه السلام فرستاد که چرا به عراق آمده اید. امام علیه السلام در جواب فرمود: عراقیان مرا با نوشتن نامه دعوت کرده اند اکنون اگر کراهت دارید به همان حجاز باز می گردم. ابن سعد نامه ای به ابن زیاد نوشت و آنچه را امام علیه السلام فرموده بود گزارش داد، ابن زیاد گفت اکنون که چنگالهای ما به سوی او بند شده است امید نجات و بازگشتن به حجاز دارد، دیگر گذشت و راهی برای وی باقی نمانده، آنگاه به ابن سعد نوشت: نامه ات را خواندم و آنچه را نوشته بودی فهمیدم، از حسین بن علی بخواه که خود و همه همراهانش با یزید بیعت کنند و آنگاه که بیعت به انجام

۱- احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۶۰۹

ص:۵۲

رسید ما هم هرچه خواستیم نظر خواهیم داد، پشت سر نامه اول نامه دیگری نوشت که آب را بر روی حسین و یاران وی ببند تا قطره ای از آن را ننوشند. ابن سعد هم بیدرنگ عمرو بن حجّاج را به فرماندهی چهارهزار سرباز فرستاد که میان امام حسین علیه السلام و آب فرات حایل شدند و راه آب را بر امام و اصحابش بستند و این پیشامد سه روز پیش از شهادت امام علیه السلام روی داد.

امام علیه السلام از ابن سعد خواست که با وی ملاقات کند و شبانه در میان دو سپاه ملاقات کردند و مدّتی با هم سخن گفتند، و چون عمربن سعد به اردوگاه خود بازگشت نامه ای به ابن زیاد نوشت که خدا آتش جنگ را خاموش کرد ما با هم توافق کردیم و أمر امت به خیر صلاح برگزار شد، اکنون حسین بن علی آماده است که به حجاز باز گردد یا به یکی از مرزهای اسلامی روانه شود و آنگاه جمله ای را هم به عنوان دروغ مصلحت آمیز برای رام کردن ابن زیاد نوشت، با رسیدن این نامه ابن زیاد نرم شد و تحت تأثیر پیشنهادهای ابن سعد قرار گرفت، اما شمر بن ذی الجوشن که حاضر بود گفت اشتباه می کنی این فرصت را غنیمت شمار و دست از حسین بن علی که اکنون بر وی دست یافته ای برمدار که دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، ابن زیادگفت راست می گویی پس خودت رهسپار کربلا باش و این نامه را به ابن سعد برسان که حسین و یارانش بدون شرط تسلیم شوند و آنگاه ایشان را به کوفه فرستد و در غیر این صورت با ایشان بجنگد و اگر هم ابن سعد زیر بار نرفت و حاضر نشد با حسین بن علی جنگ کند تو خود فرمانده سپاه باش و گردن او را بزن و سرش را برای من بفرست.

آنگاه به ابن سعد نوشت که من تو را نفرستاده ام تا با حسین بن علی مدارا کنی، و نزد من از وی شفاعت کنی، و راه سلامت و زندگی او را هموار

ص:۵۳

سازی، اکنون ببین اگر خود و یارانش تسلیم شدنـد آنها را نزد من بفرست و اگر امتناع کردند بر آنها حمله کن تا آنان را بکشـی و بدنهایشان را قطعه قطعه کنی و پس از کشـته شدن پایمال سـتوران کن و اگر به این کارها تن ندادی از کار ما و سپاه ما برکنار باش و لشکریان را به شمر بن ذی الجوشن واگذار که ما به وی دستور داده ایم.

شمر بن ذی الجوشن به کربلا رسید و نامه را به عمر بن سعد داد و بینشان گفتگویی رد و بدل شد و بالاخره عمر بن سعد فرمان امیر را خود قبول نمود آنگاه بر مرکب خود سوار شده در مقابل لشکر خود ایستاد و آنها را تشویق به سوار شدن بر مرکبها نمود. در این موقع امـام علیه السـلام در جلو خیمه خود دست به شمشـیر گرفته و سـر به زانو گذاشـته به خواب رفته بود که ناگـاه هیـاهوی سـپاه نزدیک شد و زینب کبری علیها السـلام سراسـیمه نزد برادر دوید و گفت برادر مگر هیاهوی سپاه را نمی شـنوی که نزدیک رسیده است! امام علیه السلام سر از زانو برداشت و گفت هم اکنون رسول خدا را به خواب دیدم که به من گفت تو نزد ما می آیی.

زینب علیهـا السـلام بـا شـنیدن این سـخن از برادر لطمه ای به صـورت خـود زد و گفت ای وای، امـام علیه السـلام فرمود: لَیسَ لَکَ الوَیل، خواهرم وای بر تو نیست، آرام باش خـدا ترا رحمت کنـد، در این موقع عباس بن علی علیه السـلام رسـید و گزارش نظامی به عرض رسانید و گفت: «یا أخِی قَد أتاکَ القَومَ» آقا دشـمن رسـیده است چه باید کرد؟ امام علیه السلام برخاست و گفت: «یا عَبّاس اِرکَب بِنفسـی أنتَ» برادرم عبـاس - جـانم به قربانت، خود سوار شو و بپرس که چرا در این موقع حمله کرده انـد و چه پیشامـدی به تازگی روی داده است؟

عباس علیه السـلام با بیست نفر سوار از جمله زهیر بن قین و حبیب بن مظهّرأسدی در مقابل سـپاه دشـمن رفتند و پرسـیدند که سبب حمله ناگهانی چیست؟ گفتند: دستوری از امیر ما رسیده است که باید هم

ص:۵۴

تسلیم شوید، یا اینکه با شما جنگ کنیم، عباس گفت شتاب نکنید تا من خدمت ابا عبدالله برسم و مطلب را به عرض امام برسانم، همراهان عباس در جلو سپاه دشمن ماندند و ایشان را موعظه کردند. تا حضرت عباس علیه السلام نزد برادر آمد و مطلب را به عرض رسانید، امام علیه السلام فرمود:

«إرجع إلَیهم فإنِ استَطَعْتَ أنْ تُؤْخِّرَهُم إلی غُدوَهٍ وَ تَدْفَعَهُم عَنّا العَشیَّهَ لَعَلّنا نصَلّی لِرَبّنا اللَّیلَهَ و نَدعُوهُ و نستَغفِرُهُ فَهُوَ یَعلَمُ اِنّی قَدْ کُنتُ أحِبُّ الصَّلوَهَ لَهُ وَ تِلاوَهَ کِتابه وَ کَثرَه الدُّعاءِ وَ الإستِغفارَ». برگرد و اگر توانستی تا بامداد فردا برای ما مهلت بگیر باشد که ما امشب برای پروردگار خود نماز بخوانیم و دعا کنیم و در پیشگاه پروردگار آمرزش بخواهیم، خدا می داند که من نماز خواندن و قرآن خواندن و زیاد دعا کردن و استغفار کردن را دوست دارم.(۱)

شب عاشورا

امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام که در این سفر همراه پدر بود می فرماید: هنگامی که شب عاشورا فرا رسید پدرم یاران خود را جمع کرد و برای آنها سخن گفت. با اینکه من مریض بودم نزدیک وی رفتم تا گفتار وی را بشنوم که شنیدم با یاران خود چنین می گفت:

خدا را به نیکوترین وجهی سپاسگزارم، و در عافیت و گرفتاری او را ستایش می کنم، خدایا تو را سپاس می گزارم که ما را به پیامبری سرفراز کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقیه و دانا ساختی، و برای ما گوشها و دیده ها و دلها قرار دادی، و ما را از آلودگی شرک برکنار داشتی پس ما را شکرگزار نعمتهایت قرار بده.

۱- ارشاد مفید، ص ۲۱۲

ص:۵۵

«امّا بعدُ فإنِّی لا أعلَمُ اصحاباً اَوفی و لا خَیراً مِن أصحابی و لا اَهلبیت اَبَرَّ و لا اوصَلُ من اَهل بیتی فَجزاکُمُ اللهُ عَنِّی خیراً، و انِّی لأظنُّ یوماً لَنا من هؤلاءِ ألا و انّی قد اَذِنتُ لَکُم فَانطَلَقوا جمیعاً فی حِلٍّ لَیسَ عَلَیکُم مِنِّی ذِمامُ هذا اللَّیلِ قد غَشیکُم فاتَّخُذوهُ جُمَلاً».

راستی که من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نکوکارتر و مهربانتر از خویشان خود نمی شناسم، خدا همه شما را جزای خیر دهد. گمان می کنم که روز نبرد ما با این سپاه رسیده من همه را اجاره رفتن دادم و آزاد گذاشتم، همگی بدون منع و مزاحمتی راه خود را در پیش گیرید و از این تاریکی شب استفاده کنید.

(شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه که این خطبه را نقل می کند ننوشته که در این موقع کسی از اصحاب رفته باشد. رفتنیها پس از رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی و قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر در همان بین راه متفرق شده بودند و دست غیب بر سینه نامحرمان و نامردان زده بود و از حریم قدس اباعبدالله دور شده بودند).

همینکه خطبه امام علیه السلام تمام شد، یاران و برادران و فرزندان و برادرزادگان امام علیه السلام و پسران عبدالله بن جعفر و پیش از همه شان عباس بن امیرالمؤمنین همصدا گفتند: « لَم نَفعَل ذلِکَ لِنَبقِیَ بَعدَکَ لا أرانَا اللهُ ذلِکَ أبَداً». نخواهیم رفت چرا برویم برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم. خدا چنان روزی را پیش نیاورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم.

آنگاه امام علیه السلام رو به فرزندان عقیل کرد و گفت ای فرزندان عقیل شما را

ص:۵۶

همان کشته شدن مسلم بس است شما را آزاد گذاشتم بروید گفتند سبحان الله مردم چه خواهند گفت اگر ما بزرگ و سرور خود و بهترین عموزادگان خود را بگذاریم و برویم و همراه ایشان تیر و نیزه و شمشیری بکار نبریم و ندانیم که کار آنها با دشمن به کجا رسیده به خدا قسم چنین کاری نخواهیم کرد بلکه جان و مال خانواده خود را در راه خدا و یاری تو می دهیم و همراه تو می جنگیم تا ما هم به سرافرازی به شهادت برسیم، زشت باد ان زندگی که پس از تو بی تو باشد.

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت ما اگر دست از یاری تو برداریم و تو را تنها بگذاریم عذر ما نزد خدا چه خواهد بود؟ به خدا قسم نمی روم و از تو جدا نمی شوم تا نیزه خود را در سینه دشمنانت بکوبم و تا بتوانم شمشیر خود را از خونشان سیراب کنم و آنگاه که هیچ سلاحی در دست من نباشد که با ایشان بجنگم سنگبارانشان کنم، به خدا قسم که ما دست از تو بر نمی داریم تا خداوند بداند که در نبودن پیغمبرش حقّ فرزند او را رعایت کرده ایم، به خدا قسم اگر بدانم که من کشته شوم و سپس زنده می شوم و آنگاه مرا به آتش می سوزانند و سپس زنده می شوم و در آخر خاکستر مرا به باد می دهند و هفتاد مرتبه به این صورت می میرم و زنده می شوم از تو جدا نخواهم شد تا در راه تو جان دهم و چرا این کار را نکنم با آنکه یکبار کشته می شوم و پس از آن برای همیشه سرفراز و سعادتمند و سربلند خواهم بود.

همینکه سخنان مسلم بن عوسجه به پایان رسید زهیر بن قین بجلی برخاست (همان مردی که روزی مخالف اباعبدالله علیه السلام بود و در بین راه عراق از امام دوری می گزید و نمی خواست که اصلاً با امام علیه السلام ملاقات کند. اما دعوت امام علیه السلام را پذیرفت و عاقبت بخیر شد) گفت: به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده شوم و بار دیگر کشته شوم تا هزاربار و

ص:۵۷

این وسیله ای باشد که خدا تو را و جوانان اهل بیت تو را حفظ کند و شما زنده باشید.

دیگران هم در این حدود سخنانی ابراز داشتند و امام درباره آنان دعای خیر کرد و به خیمه خود بازگشت.(۱)

امام سجاد زین العابدین علیه السلام می فرماید: شبی که پدرم در بامداد آن به شهادت رسید بیمار بودم و عمّه ام زینب از من پرستاری می کرد در این حال پدرم خیمه مخصوص خود را خلوت کرد و تنها جوین غلام سابقی ابوذر غفاری با او بود و شمشیر پدرم را دستکاری می کرد و اصلاح می نمود و پدرم اشعاری را زمزمه می کرد.

یا دَهْرُ أُفٍّ لَکَ مِن خَلیلٍ***کَم لَکَ بِالأِشراقِ وَ الأَصیلِ

مِن صاحِبٍ أو طالِبٍ قَتیلٍ***وَ الدَّهرُ لا یَعنَعُ بِالبَدیلِ

وَ اِنَّما الأمرُ الیَ الجَلیلِ***و کلّ حَیٍّ سالِکُ سَبیلی

و این اشعار را دوبار یا سه بار تکرار نمود و من فهمیدم چه می گوید و به مراد پدرم وقوف یافتم.

مراد امام حسین علیه السلام از آن اشعار اشاره به پایان رسیدن دنیا و بی وفایی و بی مهری آن بود که روزی مانند دوستی مهربان به روی انسان می خندد و مردمی را فریفته قیافه مساعد خویش می سازد چنانکه گویی همیشه بر وفق مراد خواهد گذشت اما ناگهان قیافه خود را تغییر می دهد، از بی مهری و بی وفایی دم می زند و کامی را که روزگاری با شاهد خویش شیرین داشته است با زهر خود تلخ می سازد و دوستان را تبدیل به دشمنان می کند.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: مقصود پدرم را از این اشعار فهمیدم که از شهادت خبر می دهد و گریه راه گلوی مرا گرفت اما خود را حفظ کردم و

۱- ارشاد مفید، ص ۲۱۴

ص:۵۸

خاموش ماندم و دانستم که بلا نازل شده است.

اما عمه ام زینب همانچه را من شنیدم شنید و چون آن زن بود و زنان عادتاً رقت قلب دارند و بی تابی می کنند نتوانست خود را حفظ کند و از جای برخاست و شتابان نزد برادر رفت و گفت وای از بی برادری کاشی که پیش از این مرده بودم، امروز است که بی مادر و بی پدر و بی برادر می شوم ای جانشین گذشتگان و ای پناه باقیماندگان، امام علیه السلام همینکه خواهر را نگران و پریشان دید، فرمود:

«یا اُخَیّه لا یَذهِبَنَّ بِحِلمِکَ الشَّیطان».

خواهر جان مبادا شیطان حلم تو را ببرد.

امام علیه السلام اشک در چشمانش حلقه زد و گفت چکنم خواهر می بینی چه وضعی پیش آمده است، می بینی چه سپاهی برای کشتن من فراهم آمده اند، زینب سخنانی تأثرانگیز گفت و لطمه به صورت زد و گریبان چاک زد و بیهوش افتاد. امام خواهر را به هوش آورد و باز ثبات رأی و استقامت و پایداری را با تفسیر بیشتری برای او تکرار کرد و فرمود:

«یا اُختاهُ اِتَّقی اللهَ و تَعزی بِعَزاءِ اللهِ و اعلَمی أنَّ اَهلَ الارضِ یَموتُونَ و أهلَ السَّماءِ لا یَبقوُنَ و انَّ کُلُّشَیءٍ هالِکٌ الا وَجهُ اللهِ الَّذی خَلَقَ الخلقَ بقُدرَتِهِ و یَبعَثُ الخلقَ و یُعیدُهُم و هوَ فردٌ وحدَه، جَدّی خیرٌ مِنّی و ابی خیرٌ و اُمّی خیرٌ منی و اَخی منّی ولی و لِکُلِّ مسلِمٍ برَسولِ اللهِ صلی اللهُ علیه و آله و سلّم اِسوَهٌ فعزّاها بهذا و نَحوِهِ و قالَ لها یا اُخَیَّهَ انّی اَقسَمتُ علیکَ فأبَرّی قَسَمی لا تُشَقّی علیَّ جَیباً و لا تَخمَشی علیَّ وَجهاً و لا تَدعی علیَّ بِالوَیلِ».

خواهر جان آرام باش تقوی را از دست مده شکیبایی را فراموش مکن مگر نه آن است که اهل زمین می میرند، بجز خدایی که مردم را به قدرتش آفریده است و روزی همه

ص:۵۹

آنان را زنـده می کنـد و خود یگانه و نهان است، خواهر جان جدّ من بهتر از من بود، پدرم بهتر از من بود، مادر و برادرم بهتر از من بودند و بر هر مسلمان است که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کند. ترا قسم می دهم و به این قسمت عمل کن در مصیبت من گریبان پاره مکن، روی مخراش و واویلا مگو.(۱)

شب عاشورا امام و یاران به نماز و استغفار و دعا و گاهی تفریح و مزاح سیر کردند، بریر با عبدالرحمن شوخی می کرد، عبدالرحمن می گفت ای بریر این هنگام، هنگام مزاح نیست. بریر گفت بستگان و دوستان من می دانند که هرگز در جوانی و پیری مایل به لهو و لعب نبوده ام و در این حالت شادی می کنم به سبب آنکه می دانم که شهید خواهم شد و بعد از شهادت حوریان بهشت را در بر خواهم کشید و به نعیم آخرت متنعم خواهم گردید.(۲)

روز عاشورا

شیخ مفید علیه الرحمه می نویسد که: امام علیه السلام بعد از نماز صبح صفوف یاران خود را که سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده بودند مرتب ساخت. زهیر بن قین را فرمانده سمت راست و حبیب بن مظهر را فرمانده سمت چپ قرار داد پرچم را هم به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد.

عمر بن سعد نیز در بامداد آن روز صفوف لشکر خویش را مرتب ساخت، فرماندهی سمت راست را به عمرو بن حجاج زبیدی، فرماندهی سمت چپ را به شمر بن ذی الجوشن داد. حضرت حسین علیه السلام روز عاشورا چندین بار در مقابل مردم خطبه خواند و سخن گفت که به یک مورد آن اشاره می کنیم.

۱- ارشاد مفید، ص ۲۱۶

۲- منتهی الامال، ص ۴۱۵

ص:۶۰

«لمّا صَبَّحتِ الخیلُ الحسینَ علیه السلام رَفَع یَدَیهِ و قالَ: اللّهُمَّ أنتَ ثِقَتی فی کلِّ کربٍ و انتَ رَجائی فی کُلِّ شِدَّهٍ و اَنتَ لی فی کُلِّ أمرٍ نَزَلَ بی ثقَهٌ و عُدَّهٌ کَم مِن هَمٍّ یَضعَفُ فیهِ الفُؤادُ و تَقِلُّ فیهِ الحِیلَهُ و یَخذِلُ فیهِ الصَّدیقُ و یَشمِتُ فیه العَدُوُّ أنزَلتَهُ بِکَ و شکَوتُهُ إلیکَ، رَغبَهً مِنّی الیکَ عَمَّن سواکَ، فَفَرَّجتَهُ عنّی و کَشَفتَهُ و کَفَیتَهُ فانتَ ولیُّ کُلِّ نِعمَهٍ و صاحبُ کلِّ حَسَنَهٍ و مُنتَهی کلِّ رَغبَهٍ».

و چون صبحگاهان لشکر به نزد حسین علیه السلام آمدند، دستهای خود را بلند نموده و عرضه داشت: بار پروردگارا در تمام غصه ها و اندوه ها، تو محل اتکاء و اعتماد من می باشی و در هر گرفتاری و شدّت، تو محل امید من هستی و هر حادثه ای که بر من فرود آید و هر نازله ای بر من وارد شود تو محل اطمینان و استمداد من می باشی، چه بسیار از هموم و غموم خود را که دل در آن ناتوان می شد و حیله و چاره برای رفع آن کوتاه می آید و دوست، انسان را تنها می گذاشت و دشمن، زبان به شماتت می گشود من بار آن حوادث و هموم را به سوی تو آوردم و شکوه آن را به تو نمودم، به جهت میل و رغبتی که به تو داشتم و به غیر از تو نداشتم پس خداوندا تو همه آنها را برطرف نمودی و أمر مراکفایت کردی بنابراین ای خدای من تو ولی تمام نعمت ها هستی و صاحب هر نیکویی و منتهای تمام رغبت ها می باشی،

«أیُها النّاس إسمَعُوا قَولی وَ لا تَعْجَلوا حَتّی أعِظَکُم بما یَحِقُّ عَلیَّ لَکُمْ، وَ حَتی أعذَرَ إلَیکُم فَإنْ أعطَیتَمُونی النَّصفَ کُنتُم بِذلِکَ أسعَدَ وَ إنّ لَم تُعطونیَ النِّصفُ مِن أنفُسِکُم فأجمِعوا رأیَکُم و شُرَکاءَکُم ثمّش لا یَکُن

ص:۶۱

أمرُکُم علیکُم غُمَّهً ثمَّ اقضُوا الَیَّ و لا تَنظُرونَ انَّ وَلِیّیَ اللهَ الذی نَزَّلَ الکِتابَ و هُوَ یَتولیَّ الصالِحینَ».

ای مردم گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا آنچه حق شماست بر من از اندرز و موعظه شما را بدان پند دهم و عذر خود را در حرکت از مکه به سوی شما برای شما بیان کنم. پس اگر از در انصاف درآیید و عذر مرا بپذیرید که البته نیکبخت باشید و دیگر راه مقابله و جنگ با من بر روی شما بسته می گردد. و اگر عذر مرا نپذیرید و حجت مرا کافی ندانید پس در آن هنگام رأی خود و شریکان خود را روی هم گرد آورده تا اینکه کار شما و امر شما بر شما پوشیده نماند و سپس بدون هیچ مهلتی به من بپردازید و کار خود را یکسره کنید. بدانید که صاحب اختیار و ولیّ من خداست که قرآن کریم را بفرستاد و او زمام امور مردمان صالح را در دست دارد.(۱)

شیخ مفید می فرماید: امام علیه السلام در ادامه بیانات خود فرمود:

«فانسبونی فانظروا من اَنا ثمَّ ارجِعُوا الی انفُسِکُم و عاتِبوُها فانظُروا هل یصلِحُ لکُم قَتلی و انتَهاکَ حُرمَتی اَلَستُ ابنُ بنتِ نَبیّکُم و ابن وَصِیّهِ و ابن عَمِّهِ و اوَّلُ المُومِنینَ المَصِّدقُ لِرَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلّم بِما جاءَ به مِن عِندِ رَبِّهِ».

اول نسب مرا در نظر آورید و ببینید من کیستم؟ و سپس به افکار خود مراجعه کنید و آن را مورد عتاب و سرزنش قرار دهید ببینید آیا کشتن من برای شما سزاوار است؟! و آیا پاره کردن حرمت من بر شما جایز است؟! مگر من پسر

۱- نفس المهموم، ص ۱۴۴ و ارشاد مفید، ص ۲۱۸

ص:۶۲

دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر وصیّ پیغمبر و پسر عموی او که اول مؤمن و تصدیق آورنده به رسول الله و آنچه از جانب خدا بر او نازل شده بود نیستم؟

مگر حمزه سیدالشهداء عموی پدر من نیست؟ مگر جعفر که به دو بال خود در بهشت پرواز می کند، عموی من نیست؟

آیا مگر به شما نرسیده است گفتار رسول خدا که درباره من و برادرم فرمود:

«هَدانِ سَیّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّهِ فإن صَدَّقتُمونی بما أقولُ و هُوَ الحَقّ و اللهُ ما تَعمَّدتُ کِذباً».

پس اگر مرا در این گفتار تصدیق دارید و بدانید که من راست می گویم و سوگند به خدا از وقتی که دانسته ام خداوند دروغگو را دشمن و مبغوض شمرده است، سخن دروغی را بر زبان نیاورده ام.

و اگر گفتار مرا باور ندارید! و این کلام را تکذیب می کنید، اینکه در میان شما کسی هست که شما را خبر دهد، از جابر بن عبدالله انصاری و أبوسعید خُدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن أرقم و أنس بن مالك سؤال کنید! آنان به شما خبر می دهند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره من و برادرم چنین فرموده است. آیا این معنی مانع از ریختن خون من نمی شود؟

شمر بن ذی الجوشن گفت: آن کسی که بفهمد تو چه می گویی خدا را بر یک جانب عبادت کرده است.

حبیب بن مظاهر در پاسخ شمر گفت: سوگند به خدا که می بینم تو را که خدا را بر هفتاد جانب (از شك و شبهه) عبادت می کنی خداوند بر دل تو مُهر زده است.

ص:۶۳

سپس حضرت حسین علیه السلام فرمود: اگر در این امر شک دارید؟ آیا در این هم شک دارید که من پسر دختر پیغمبر شما هستم؟

سوگند به خدا در میان مشرق و مغرب عالم، پسر دختر پیغمبری غیر از من نه در میان شما و نه در میان غیر شما نیست؟

وای بر شما آیا کسی را از شما کشته م که به طلب قصاص گرد آمده اید؟! یا مالی را از شما تملک نموده ام؟ یا جراحتی و زخمی زده ام که برای تلافی آمده اید؟!

هیچیک از آنان سخنی نگفت: حضرت ندا در داد: ای شبث بن ربعی و حجّار بن أبجُر و ای قیس بن أشعث و ای یزید بن حارث آیا شما به من در نامه ننوشتید که: میوه های درختان رسیده است و اطراف زمین سرسبز گردیده است اگر به سوی ما بیایی، به سوی لشکری آماده معاونت و کمک در تحت فرمان خود، خواهی آمد.

قیس بن اشعث گفت: ما نمی دانیم تو چه می گویی؟ ولیکن برای حکم و فرمان پسر عمویت (یزید) تنازل کن، آنان برای تو نمی خواهند مگر آنچه را تو بپسندی.

امام حسین علیه السلام فرمود: نه سوگند به خدا چون ذلیلان دست ذلت به شما ندهم و مانند بردگان بار ظلم و ستم شما را به دوش نمی کشم و پس از آن فرمود: ای بندگان خدا من پناه می برم به پروردگارم و پروردگار شما از هر متکبری که به روز پاداش و حساب ایمان ندارد.(۱)

در اینجا لازم است توضیحی درباره شبث ابن ربعی بدهم که این فرد چگونه آدمی بوده و چقدر بی اراده و بوقلمون صفت هر روز چهره عوض کرده است. این مرد که مورد خطاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام واقع شد در

۱- ارشاد مفید، ص ۲۱۸

ص:۶۴

روز عاشورا یکی از فرماندهان سپاه عمر بن سعد بود، روزی مؤذن زنی به نام سباح بود وقتی این زن در میان قبیله بنی تمیم ادعای پیغمبری کرد شبث مؤذنی او را قبول کرد و آنگاه که کار سباح به رسوایی کشید شبث اسلام آورد و در موقع کشته شدن عثمان در کشتن وی دست بکار شد. سپس از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشمار آمده بعدها بر همان علی بن ابیطالب علیه السلام خروج کردودر ردیف دشمنان آن حضرت قرارگرفت و همراه با خوارج بود، روزی هم از خارجی بودن توبه کرده و کنار رفت. در سال ۶۱ هجری در کشتن امام حسن علیه السلام و اصحاب آن بزرگوار شرکت داشت و از افراد مؤثر در این امر بود. روزی هم که مختار بن ابی عبید ثقفی به خونخواهی امام علیه السلام قیام کرد شبث که خود از کشندگان امام بود در انتقام گرفتن از کشندگان امام با مختار همکاری و همراهی داشت بعدا رئیس پلیس کوفه شد، در کشتن مختار بن ابی عبید نیز دست داشت و در حدود سال هشتاد هجری درگذشت!!(۱)

شهادت امام علیه السلام

عمربن سعد لعنه الله علیه تیری به کمان گذاشت به سوی سپاه اباعبدالله علیه السلام رها کرد و گفت نزد امیر ابن زیاد شاهد باشید که من پیش از همه جنگ را شروع کردم، جنگ تا حدود ظهر بشدّت ادامه داشت و بیشتر اصحاب امام علیه السلام شهادت رسیدند، امام نماز ظهر را با بقیه اصحاب خود به صورت نماز خوف یعنی دو رکعت بجای آورد و بعد از نماز جنگ همچنان ادامه یافت تا آنکه از جوانان بنی هاشم کسی باقی نماند و آنها هم یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و حتی پسران خردسال و شیرخوارگان هم فیض شهادت را یافتند و تدریجاً همان ساعتی فرا رسید

۱- بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۷

ص:۶۵

که جریان تاریخ اسلام را تغییر داد و شهادت امام مظلوم علیه السلام واقع شد.

سید بن طاوس می گوید: امام حسین علیه السلام فرمود: بیاورید برای من جامه ای را که کسی در آن رغبت و میل نکند تا آن را زیر جامه هایم بپوشم و پس از کشته شدن از تنم بیرون نکنند، امام علیه السلام آن جامه را پوشید و با اهل بیت وداع کرد و عزم میدان جنگ نمود.

شیخ مفید می فرماید که فقط سه نفر از یاران باقی مانده بودند که در کنار او مشغول نبرد بودند و آن سه از او حمایت می کردند و بالاخره هر سه به شهادت رسیدند و امام علیه السلام تنها ماند و از جراحتهای فراوانی که بر سر و بدنش رسیده بود سنگین شده بود و با اینحال شمشیر بر آن قوم کشیده و آنها را به راست و چپ متفرق می نمود، شمر ملعون آن موجود شّر و خبیث همینکه رزم امام علیه السلام را مشاهده کرد عده ای سواره نظام طلب کرد که در پشت پیادگان صف کشند و کمانداران را دستور داد که امام علیه السلام را تیرباران کنند، آنقدر تیر بر بدن مطهر حضرت حسین علیه السلام زدند که آن حضرت از جنگ باز ایستاد لشکر نیز توقف کرد.

خواهر گرامی آن حضرت زینب سلام الله علیها که در کنار خیمه ایستاده بود خود را به پسر سعد ملعون رساند فرمود:

«وَیحَکَ یا عُمَر اَیقَتَلُ أبو عبدِالله و انتَ تَنظِرُ الَیهِ».

وای بر تو ای عمر آیا حضرت حسین علیه السلام را می کشند و تو تماشا می کنی!

عمر بن سعد به سپاه خود فریاد زد این فرزند کشنده عرب است او را محاصره کنید و از هر جانب به او حمله ور شوید.

چهار هزار نفر تبرانداز او را احاطه کردند و بین او و بین خیام حرمش حائل شدند. امام علیه السلام که احساس خطر برای اهل بیت خویش نمود فریاد برآورد که:

ص:۶۶

«یا شیعَهَ آلِ أبی سُفیانَ ان لَم یَکُن لَکُم دینٌ و کُنتُم لا تُخافُونَ المَعادَ، فَکونُوا أحراراً فی دُنیاکُم و ارجِعُوا الی أحسابِکُم ان کُنتُم عِرباً کَما تَزعُمُون».

ای شیعیان و پیروان آل آبی سفیان اگر برای شما دینی نیست و رویه شما این است که از معاد نیز نمی ترسید پس در زندگانی دنیای خود از آزادگان باشید و اگر همچنانکه می پندارید از طائفه عرب هستید بحسبهای خود برگردید و از اعمال ناجوانمردانه پرهیز کنید.

شمر لعنه الله علیه صدا زد ای پسر فاطمه چه می گویی؟

امام علیه السلام فرمود: من با شما در جنگ هستم چرا به زنها حمله ور می شوید و تا وقتیکه من زنده ام این لشکریان یاغی و تجاوزگر خود را از دستبرد به حرم من بازدارید.

حرم مرا رها کنید و سراغ من بیایید و اینک زمان شهادت من نزدیک شده و آثار و علائم آن پدیدار گشته است.

شمر گفت این درخواست را می پذیریم. آن جماعت همگی به طرف خود حضرت روی آوردند و عطش نیز بر آن حضرت شدید شد، ابوالجُنوف جعفی تیری به پیشانی مبارکش زد آن تیر را بیرون کشید و خون بر چهره اش جاری شد و فرمود: بار پروردگارا بر این حال من که از ناحیه این بندگان نافرمان تو می گذرد واقف هستی خداوندا یکایک آنان را بشمار و آنان را هلاک گردان و یک تن از آنان را روی زمین باقی مگذار و هیچگاه آنها را نیامرز.

آنگاه روی خود را به دشمن کرد و فرمود:

ای امت بدسرشت و بد کردار با محمّد در عترتش به بدی رفتار کردید آگاه باشید که شما بعد از من کسی را نخواهید کشت که از کشتنش نگران

ص:۶۷

باشید و به هراس آیید بلکه تمام کشتن ها برای شما سهل و آسان می نماید. و سوگند به خدا که من از خدای خودم امید دارم که مرا به شرف شهادت برساند و از شما انتقام مرا بگیرد از جایی که خود نمی دانید.

حصین گفت: ای پسر فاطمه به چه چیز خداوند انتقام تو را از ما می گیرد؟

امام علیه السلام فرمود:گرفتاری و بلا را در میان شما می افکند تا آنکه خونهای خود را می ریزید و سپس چون موجهای دریا عذاب را بر شما خواهد ریخت.

در این حال از کثرت زخمها و جراحات وارده ضعف بر آن بزرگوار آنقدر شدید بود که قدرت ایستادن نداشت و مردی خبیث و پست سنگی بر پیشانیش زد و خون بر صورتش جاری شد و خواست با لباس خود، خون را از دو چشمش پاک کند که مرد دیگری با تیر سه شعبه قلب مبارکش را هدف ساخت.

آنگاه حضرت حسین علیه السلام گفت:

«بِسمِ اللهِ و بـاللهِ و علی مِلَّهِ رسُولِ اللهِ و رَفَعَ رأسَهُ الی السَّمـاءِ و قـالَ الهی اِنَّکَ تَعلَمُ أنَّهُم یَقتُلونَ رجُلاً لیسَ علی وَجهِ الأرضِ ابنُ نبیٍّ غیرُهُ.»

به نام خدا، و به خود خدا و بر ملت و آئین رسول خدا (این شهادت روزی من می گردد) و سرش را به طرف آسمان بلند نموده و گفت: خدای من تو می دانی که این قوم می کشند مردی را که در روی بسیط زمین پسر پیغمبری جز او نیست!

دست برد و تیر را از پشت خود خارج کرد و خون مانند ناودان فوران می کرد.

ص:۶۸

حسین علیه السلام دست خود را زیر آن خون گرفت و چون پُر شده به آسمان پاشید و گفت: این حادثه که بر من نازل شده است چون در مقابل دیدگان خداست، بسیار سهل و ناچیز است و یک قطره از آن خون بر زمین نریخت.

و برای بار دوّم دست خود را زیر خون گرفت و چون پُر شد با آن سر و صورت و محاسن شریف را خون آلوده نموده و گفت: با همین حال باقی خواهم بود تا خدا و جدّم را دیدار کنم.

و آنقدر خون از بدن مبارکش رفته بود که قدرت و رمقی در تن نمانده بود، نشست بر روی زمین و با مشقت سر خود را بلند نگاه می داشت که در این حال مالک بن یُسر لعنه الله علیه آمد و به آن حضرت ناسزا گفت و با شمشیر بر سر آن بزرگوار زد و شخص دیگری به نام روعَهِ بن شریک بر کتف چپ آن حضرت ضربتی وارد ساخت و حصین بر حلقوم آن بزرگوار تیری زد و دیگری بر گردن مبارکش ضربه ای زد و سنان ابن انس لعنه الله علیه با نیزه در ترقوه اش زد و پس از آن بر سینه آن حضرت زد.

هلال بن نافع می گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می داد سوگند به خدا که من در تمام عمرم هیچ کشته ای ندیدم که تمام پیکرش به خون آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره اش نورانی باشد به خدا قسم لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز می داشت.

و در آن حالتهای سخت و شدّت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و دعا به درگاه حضرت ربّ ذوالجلال عرض می کرد:

«صَبراً عَلی قضائِکَ یا رَبِّ لا الهَ سِواکَ یا غِیاثَ الْمُستَغیثینَ».

شکیبا هستم بر تقدیرات و بر فرمان جاری تو ای پروردگار من، معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان.

ص:۶۹

در این لحظه ام کلثوم ندا در داد:

این حسین است که در بیابـان خشـک کربلاـ بر روی زمین افتـاده است. و زینب علیه السـلام فرمـود: ای کـاش آسـمان بر زمین می چسبید و ای کاش کوهها خُرد می شد و بیابانها را پر می کرد و بعد به نزد برادرش آمد و دید که عمر بن سـعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده اند و برادرش حسین در حال جان دادن است.

حضرت زینب هرچه فریاد برآورد کسی جواب او را نداد، عمر بن سعد لعنه الله علیه فریاد زد پیاده شوید و حسین را راحت کنید.

شمر مبـادرت کرد و بـا پـایش به آن حضـرت زد و روی سـینه اش نشـست و بـا شمشـیر دوازده ضـربه بر آن حضـرت زد و محاسـن مقدسش را گرفت و سر مقدسش را جدا کرد.(۱)

محتشم علیه الرحمه گفت:

آمد بقصد کعبه توحید پیل مست***دیو لعین بمهبط روح الأمین رسید

افعی صفت گرفت سر از گنج معرفت***بدگوهری بمخزن دُرّ ثمین رسید

آن نفس مطمئنّه، حیاتی ز سر گرفت***زان نفخه ای که در نفس آخرین رسید

مستغرق جمال ازل گشت لایزال***نوشید از زلال لقا شربت وصال

۱- لهوف، ص ۱۰۹ - ۱۰۵ و لمعات الحسین، ص ۷۴ - ۶۴

ص:۷۰

آثار منتشر شده از این ناشر

۱- قرآن کریم (خط عثمان طه)

۲- قرآن کریم (خط استاد نی ریزی) وزیری

۳- قرآن کریم (خط استاد نی ریزی) نیم جیبی

۴- نهج البلاغه (ترجمه مرحوم محمد دشتی) وزیری و جیبی

۵- شبهای پیشاور

۶- منتهی الامال

۷- معراج السعاده

۸- زندگانی چهارده معصوم (خلاصه منتهی الامال)

۹- جلاء العیون علامه مجلسی

۱۰- رساله چهار مرجع (آیات عظام: امام، خامنه ای، بهجت، مکارم)

۱۱- رساله حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی (ره)

۱۲- رساله حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (دام ظله)

۱۳- رساله حضرت آیه الله العظمی نوری همدانی (دام ظله)

۱۴- تازیانه سلوک (دستورالعمل های اخلاقی آیه الحق حسن حسن زاده آملی)

۱۵- معاد خودمانی (دو کتاب سیاحت غرب و منازل الاخره)

۱۶- بررسی و تحلیل پیرامون زیارت عاشورا

۱۷- حقیقت انکارناپذیر (اثبات ولایت حضرت علی (ع))

۱۸- جوانان، معاشرت، انزوا

۱۹- انسان و شخصیت

۲۰- خطبه غدیریه (وزیری و جیبی)

۲۱- اعجاز نگین (فوائد انگشتری در اسلام با مقدمه آیه الله سبحانی)

۲۲- زندگینامه شاعران ایران و جهان (وزیری و جیبی)

ص:۷۱

آثار منتشر شده از این ناشر

۲۳- زندگینامه دانشمندان بزرگ جهان (وزیری و جیبی)

۲۴- آشپزی عروس

۲۵- ختم انعام (وزیری و جیبی)

۲۶- ختم یس (وزیری و جیبی)

۲۷- ۲۰ سوره

۲۸- عم جزء (جزء ۳۰ قرآن)

۲۹- وصیت نامه

۳۰- زیارت عاشورا

۳۱- طعم انار

۳۲- تاریخ انبیاء (علامه مجلسی)

۳۳- کشکول (شیخ بهایی)

سری کتابهای جلال آل احمد

۳۲- خسی در میقات

۳۳- غرب زدگی

۳۴- نفرین زمین

۳۵- نون و قلم

۳۶- زن زیادی

۳۷- سه تار

۳۸- مدیر مدرسه

۳۹- سفر به ولایت عزرائیل

۴۰- سرگذشت کندوها

۴۱- دید و بازدید

۴۲- از رنجی که می بریم

۴۳- اورازان

۴۴- سنگی بر گوری

۴۵- دو چاله و یک چاه

ص:۷۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱
بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹